



۲۱۱

تورج امینی : هما ناطق و آیین بابی



<http://www.negah.org>





هما ناطق و آیین بابی ۱

تورج امینی

۱۳۸۵/۱۰/۲۲

گمان نمی کنم کسی با این نظر مخالف باشد که مورخان تاریخ معاصر ایران اکثر قریب به اتفاقشان دستی بر سیاست داشته و دارند و به همین دلیل بیشتر سر و کارشان با تاریخ ، از منظر سیاسی بوده است تا صرفاً یک دیدگاه تاریخی. (۱) به عبارت بهتر مهم ترین ستون تاریخ نگاری ایرانی بر "تحمیل نظریات سیاسی" نهاده شده است و نه بیان چپستی و تحلیل وقایع تاریخی. ایراد و عیب این موضوع زمانی برملا می شود که مورخان سیاست زده ایرانی بخواهند در باره تاریخ مذاهب از دیدگاه سیاسی خود بنویسند.

گر چه در ظاهر آنان چاره ای جز این کار ندارند ، زیرا آموخته های بنیانی آنان سراسر سیاسی است و نه تاریخی ، علمی ، مذهبی یا چیز دیگر و از آن جا که ایشان نه دین را می شناسند و نه ساز و کار ایجاد و پیشرفت دین را ، طبیعی است که آن چه نوشته اند ، می تواند نقایص بسیاری را با خود همراه سازد ، مورد اعتراض قرار گیرد و کاستی های آن به نمایش گذاشته شود. از طرف دیگر ، مورخان مهم ایرانی در این سده اکثراً مذهب گریز بوده اند و می خواسته اند که مذهب و امت را از دامن ایرانیان بزدایند و ملت را به جای آن بنشانند. این کار ناموزون تماماً به دلیل مخالفتی است که اکثر آنان با اسلام داشته اند. خصوصاً در این سه دهه ، ایشان برای آن که علیه جمهوری اسلامی بنویسند ، مذهب و سیاست را مخلوط کرده و یا آن که سیاسی نویسی تاریخی را بهانه ای قرار داده تا با مذهب و حکومت رسمی ایرانیان بجنگند.

نوشتن در باره تاریخ آیین بابی هر دو عیب بالا را در خود پرورده و در این صد و اندی سال چنان فربه شده است که زدودن افکار سقیم و روش های ناموزون تاریخی ، تحمل سال ها رنج و مرارت را می طلبد. از یک طرف آیین بابی در دوره قاجار به وجود آمد و مورخان قجر شناس ناچار بوده اند که بالاخره در باره تاریخ زندگانی سید باب و پیدایش آیین بابی نیز چیزهایی بنویسند و از طرف دیگر چون دین بابی داعیه نسخ اسلام را داشت ، کسانی که علیه اسلام نیز می خواسته اند بنویسند (و امروزه روز نیز دلی خود را بر سر حکومت جمهوری اسلامی خالی کنند) ، تاریخ قاجار و پیدایش آیین بابی بهترین مستمسک بوده است برای سرکوفت زدن و برملا کردن عقده های فروخته.

در این دو حالت است که تاریخ آیین بابی باید مثله شود تا سیاست زدگی مورخان همچنان استوار بر جای خود بماند. مورخانی که در باره تاریخ دین بابی از منظر سیاسی نگاشته اند بر همین کجراهه رفته اند و از آن جا که ایران محل افت و خیزهای شدید سیاسی بوده است ، افراد مزبور متأسفانه هیچ گاه از اشتباه امثال خود در گذشته زمان درس عبرت نگرفته ، تنها صورتی از تحلیل های نامربوط گذشتگان را عوض کرده و



ماهیت قضیه را همچنان حفظ کرده اند. آنان بدون آن که آیین بابی را بشناسند و از منظر ظهور یک پدیده دینی بدان نگاه کنند ، به دنبال اثبات معتقدات سیاسی خود بوده اند و نه در پی جستجو و تحقیق در باره یک واقعه ای که در قالب اعتقاد دینی ظاهر شده است. محمد رضا فشاهی ، احسان طبری ، فریدون آدمیت ، اکثر مستشرقان و بسیاری دیگر از خودمانی ها از این زمره اند و متأسفانه این آخری ، هما ناطق نیز بر همین راه رفته است. من در این نوشتار قصد دارم نگاهی گذرا به مطالبی که مشارالیها در کتاب "ایران در راهیابی فرهنگی" (چاپ لندن ، ۱۹۸۸) در باره آیین باب نوشته ، بیندازم و امید دارم بتوانم گذشته از نقد مطالب خانم ناطق ، شمایی کلی از اشکالات اساسی که دامان مورخان ایرانی را در مواجهه با آیین بابی گرفته است ، نشان دهم.

نخستین و شاید مهم ترین نکته این است که مورخان مشهور و بزرگ ایرانی تماماً در باره آیین بابی اظهار نظر کرده اند ، بدون آن که حتی یکی از آثار سید باب را خوانده و یا در باره مفاد نوشته های او تحقیق و بررسی صورت داده باشند! نمونه هایش را در دو مقاله دیگر: "فریدون آدمیت و بهاییان" و "مجلس مناظره باب با علمای تبریز" ، در باره آدمیت و حامد الگار ارائه نموده ام و اینک در این جا به سراغ هما ناطق باید بروم که یکی دیگر از بزرگان تاریخ نویسی ایران معاصر است. آیا این درد را با چه درمانی می توان چاره کرد که کسی در باره یک آیین سخن بگوید در حالی که نوشته های صاحب آن دین را حتی نگاه کرده باشد؟ آیا مضحک نیست کسی در باره تاریخ زندگی رسول اسلام کتاب بنویسد ، بدون آن که حتی لای قرآن را باز نموده و تا آن جا که امکان داشته باشد ؛ تعاملات اجتماعی ، فرهنگی و سیاسی دوران محمد را از آیات قرآنی بسنجد؟

متأسفانه و اسفا که در باره آیین بابی به همین سادگی این اتفاق سخیف رخ داده و هر کس که چهار سند از آرشیو بایگانی های انگلیس ، فرانسه ، روسیه و ... دیده و کتب ناسخ التواریخ ، صدرالتواریخ ، روضة الصفا و ... را خوانده ، گمان کرده است که به ساز و کار اعتقادی/ اجتماعی/ تاریخی آیین بابی راه یافته است. بدیهی است فهمی که از نوشته های مورخان درباری ، سیاحان فرنگی ، مأموران سیاسی دیگر کشورها و بنیادگرایان اسلامی در باره آیین بابی به دست می آید به همان اندازه کج و معوج است که مثلاً شناختن آیین مسیحی بدون مراجعه به اناجیل اربعه (و یا آثار مؤمنین اولیه مسیحیت) و اتکا به نوشته های مورخان یهودی یا رومی. ضمن آن که در این مثال ، گفتنی است که چون عیسی مسیح کتاب مدون نداشت ، چاره ای جز رجوع به اناجیل نیست و منطقی است که اگر او نیز کتاب می داشت ، نخستین منبع و مرجع ، می بایست نوشته های خود مسیح می بود.

اما ما از کجا می فهمیم که مورخان تحلیل گر ایرانی ، نوشته های سید باب را نخوانده اند و من درآوردی به تحلیل تاریخ و آیین بابی دست زده اند؟ بسیار ساده است ، به مراجعی که استفاده کرده اند ، نگاه می کنیم و می بینیم که تاریخ شناسان ایرانی و من جمله در بحث ما ، خانم هما ناطق در حالی که هیچ آشنایی و سر و کاری با آثار سید باب نداشته اند ، در باره آیین بابی و زندگی سید باب قلم فرسایی کرده



اند. البته به اعتقاد من در باره ناطق این امر زیاد عجیب و دور از ذهن نیست ، زیرا شاگردی "استاد فریدون آدمیت" را کرده است!

در همین پروسه است که مشاهده می نمایم در کتاب راهیابی فرهنگی ، محض رضای خدا حتی یک نمونه ارجاع مستقیم به آثار باب به چشم نمی آید و اما تا دلتان بخواهد از سپهر ، اعتمادالسلطنه ، اعتضادالسلطنه ، احسان طبری ، فشاهی ، گوینو ، آدمیت ، آیین پور ، سعادت نوری و حتی خود نویسنده ، نقل قول وجود دارد. عجیب تر آن که خانم ناطق برای شناخت حرکت سید باب ، یا به دامان اسناد وزارتخانه های اروپایی آویخته و یا آن که به سایه سیاحان فرانسوی گریخته است. این خود نشانه ای بسیار محکم است بر اثبات ادعای من که مورخان ایرانی دیدگاه خود را در باره آیین بابی با منظرهای سیاسی درآمیخته اند. تنها دو شخصی که نزدیک ترین رابطه را با آیین بابی (و نه خود سید باب) داشته اند و در جزو ارجاعات خانم ناطق آمده اند ، یکی موسیو نیکلا و دیگری آقاخان کرمانی است.

موسیو نیکلا گر چه با انتشار کتابی در باره آیین بابی اعتقاد راسخ خود را به این دین نشان داد و بسیاری از آثار سید باب را نیز در کتاب خود ترجمه کرد ، اما باید دقت کنیم که فهم او به عنوان یک مستشرق که تحت تأثیر جانبازی بابیان قرار گرفته بود و عاقبت علاقمند به آیین بابی شد ، چقدر می توانست نزدیک به خود این آیین شرقی باشد ضمن آن که او آثار سید باب را (که احتیاج به دانستن مبانی دینی و اعتقادی اسلامی و شیخی داشت) به صورت گزینشی ، به زبان فرانسه درآورد و خانم ناطق این نسخه فرانسوی را دیده و خوانده است.(۲) این خود می تواند معیاری باشد که فهم ناطق با چه مقدار فاصله از آثار فارسی و عربی سید باب به دست آمده است و بگذریم که نیکلا اساسا کارش روایت تاریخی بود و نه تحلیل یک تاریخ مذهبی و اشتباهات بسیاری نیز حتی در روایت ها مرتکب شده است.

آقاخان کرمانی نیز گر چه در باطن به سید باب اعتقاد داشت و در منزلش یواشکی برای اثبات حقانیت آیین بابی کتاب می نوشت ، اما در ظاهر مطلقا بابی نبود و حتی در جمع بابیان ازلی وجود مستقلی داشت ، با فاصله بسیار از سید باب ، هم از نظر زمانی و هم از منظر رفتاری و گفتاری. او آش در هم جوشی بود از ناسیونالیسم و قاجار ستیزی ؛ دین گرایی و الحاد ؛ اسلام گرایی و اسلام ستیزی ؛ به کارگیری روش های دینی همراه با روش های مبارزات سیاسی ؛ با میرزا ملکم خان آبگوشت خوردن و با سید جمال الدین اسدآبادی پالوده صرف کردن و و یکی از بدبختی های ایرانیان و فرهیختگان ایرانی/ خارجی این بوده است که آیین بابی را اکثرا از طریق و منظر آقاخان کرمانی شناخته اند و بدتر آن که کتاب بی منطق هشت بهشت او را معرف کلیت آیین بابی دانسته اند. گفتنی است که ناطق با توجه به این که حرکات ازلیان را در تاریخ معاصر می شناسد ، اعتراف کرده نوشته های میرزا آقاخان اگر نه تشریح و تحلیل اندیشه های باب ، دست کم توجیه جنبش بابیان (بخوانید فعالیت های سیاسی ازلیان!) بود.(ص ۷۳) این داستان بسیار مفصلی است که در جای دیگر بدان پرداخته و شرح مستوفی داده ام و امیدوارم روزی چاپ شود.

توقع من از خانم ناطق به عنوان یکی از ارکان تاریخ نویسی معاصر ، این است که او اگر می خواهد راجع به سید باب مطلبی بنویسد ، مکاتبات و رساله های سید باب پیشکش ، لافل یک بار سعی کند تا کتاب



"بیان" را بخواند. اما دریغ که او اگر چه در باره آیین بابی و سید باب می نویسد ، اما حتی کتاب بیان را به چشم هم ندیده است ، چه رسد که بخواند و چه رسد به آن که از پس انشای سید باب با اصطلاحات مخصوص بابیه برآید و سپس بفهمد که سید باب را چه قصدی در سر بوده است. زیاد سخت نیست اگر بخواهیم بفهمیم که خانم ناطق اصلا کتاب بیان را دیده است یا نه. او در جایی اشاره نموده:

" مهم تر این که در باب ۱۵ بیان ، پیامبر ما ، زنان را از قید حجاب آزاد کرد. اما به اعتدال سخن گفت و پی نگرفت ". (ص ۷۱)

نه تنها چنین حکمی در کتاب بیان نیست ، بلکه اصولا سیستم فصل بندی کتاب بیان بر اساس "واحد" است و نه "باب". حالا ، این جمله را هما ناطق از هر کس برگرفته باشد ، نشان از آشوب ، بی نظمی و درهم ریختگی تاریخ نویسی ایرانی دارد که ناطق در باره چیزی می نویسد که اصلا از آن اطلاعی حاصل ننموده ، اما چنین وانمود می کند که تسلطی کامل به موضوع سخن خود دارد. او چیزهایی به گوشش خورده و یا در کتاب های تاریخی سیاسی! مطالبی خوانده که به کارش آمده ، لذا از آن مطالب بهره برده است ، البته با ظاهر و رنگی کاملا علمی. آیا عجیب نخواهد بود اگر بدانیم که ناطق با توجه به آن که "از چیزی که نمی دانست و نمی شناخت دم زد" ، اما در عین حال با غرور مخصوص فرهیختگان ایرانی در باره سید باب چنین نوشت:

" او نیز همانند جمله پیشوایان ، پر می گفت و از آن چه نمی دانست و نمی شناخت ، دم می زد "! (ص ۶۹)

تصورش برای من بسیار مشکل است که ناطق گذشته از رفقای ازلی و بهایی که داشت (و هنوز دارد) و می توانست از آنان برای به دست آوردن آثار سید باب کمک بگیرد ، اما ظاهرا هیچ تلاشی برای این کار نکرد. او در سرزمین آزاد فرانسه ، در هر شهری که می خواست ، می توانست به مرکز بهاییان رجوع نماید و نوشته های سید باب را طلب کند یا تاریخ های معتبر بابیه را بگیرد و بخواند تا بتواند تاریخ دقیق بنگارد. او به سراغ هر بچه دبیرستانی بهایی در پاریس می رفت ، امکان آن را می یافت که بتواند به اصل منابع دست پیدا کند ، اما دریغ که ما ایرانیان نخوانده ملائیم و بدتر آن که نانوشته ها را می خوانیم و سپس به سادگی آب خوردن در باره آنها می نویسیم!

متأسفانه ناطق با توجه به همین اطلاعات سر هم بندی و از هم گسیخته که از این کتاب آن کتاب در ذهنش نشست ، در پی تحلیل تاریخ ظهور سید باب برآمده و طبیعی است وقتی کسی برای نوشتن تاریخ



بابیه ، آثار سید باب و بابیان و همچنین تاریخ های دست اول بابیان و بهاییان را نخوانده باشد ، نخواهد توانست نظریه پردازی درست ، منطقی و مطابق با واقع به دست دهد. از همین رو است که اشتباهات عجیب و غریبی دامان ناطق را رها نمی کند و حتی در بیان ساده ترین گزارش های تاریخی خود ، غلط هایی می نویسد که در شأن هیچ تاریخ نگاری نیست. از جمله:

اتلاق بوی بابیگری به رساله ای که جعفر ابن اسحاق در دوره فتح علی شاه نوشته! (ص ۴۳) ؛ دیدار سید باب و قره العین در کرپلا و حرکت سید باب پس از مرگ سید کاظم از راه مکه به ایران (ص ۶۳) ؛ آگاه بودن سید باب از تنظیمات عثمانی و مشاهده کردن مخالفت های توده های مسلمان ، زمین داران بزرگ و مراجع دینی و نظامی با تنظیمات سلطان در بغداد! (ص ۶۱ و ۶۲) ؛ تخلیط شخصیت های گوناگون بابی با سید باب در زمانی که در باره ورود سید باب از مکه به ایران سخن گفته و همچنین چوب خوردن سید باب در شیراز توسط حسین خان حاکم شیراز (ص ۶۲) ؛ کمک حاجی میرزا آقاسی به باب پس از آن که علمای اصفهان حکم قتل سید باب را نوشتند (ص ۶۵) ؛ اختلاط در زمان نوشتن نامه های سید باب به حاجی میرزا آقاسی با مکاتبات علمای اصفهان و حاجی مزبور (ص ۶۶) ؛ آزادی بیان و تأمین جانی داشتن بابیان در دوره حاجی میرزا آقاسی (ص ۶۹) ، بابی شمردن تعدادی از بهاییان که سیاحان فرنگی آنان را مشتاق تغییر و تحول دانسته اند (ص ۷۳) و قس علی ذلک. همه این اشتباهات به این علت رخ داده که ناطق به خود همت نداده است تا برای تحقیق خود به منابع اصلی تر رجوع کند. او که برای نشان دادن چهره جدیدی از حاجی میرزا آقاسی ، هزاران برگ سند و دهها کتاب و رساله را زیر و رو نموده ، چرا برای خواندن یکی دو جلد کتاب از آثار بابیه و بهاییه وقت نگذاشته است؟ از این مضحک تر آن که او گاهی استنادات ، ارجاعات و فهمش نسبت به آیین بابی را از کسانی همچون فشاهی و طبری به دست آورده و از همه اسف انگیزتر آن که ناطق برای فهمیدن دین بابی به حامد الگار نیز تکیه کرده است. (ص ۶۵)

نخواندن آثار سید باب باعث شده تا هر کس هر با ربط و بی ربطی را در کتابش نوشته که با تز و تئوری ناطق همخوانی داشته ، مشارالیها آن را برگیرد و به مطالب کتابش اضافه نماید و ظاهرا او هیچ پروایی نیز نداشته است تا ببیند مطالبی که می نویسد اصلا مطابق با واقع بوده یا نه. از جمله:

" باب نخست با تفسیر سوره یوسف درآمد و آیین خود را شناساند ، آن هم در بزرگداشت علی و نقد علما. او همان مطالبی را از سر گرفت که پیشتر درویشان علی الهی ، شیخیان و دیگر رساله نویسان گفته بودند ". (ص ۷۰)

" از میان شاهزادگان هم ملک قاسم میرزا ، کامران میرزا و فرهاد میرزا معتمدالدوله روی خوش نمودند ، حاجی میرزا آقاسی که جای خود داشت. باب از او به ستایش



یاد می کند و می نویسد: "بدیهی است حاجی به حقیقت آگاه است" و می دانیم که در بیان او ، واژه حقیقت همانا آگاهی به اسرار نهان است که شیخیه عنوان کرده اند و باب در ربط با معتمدالدوله هم به کار می برد ". (ص ۶۵)

" میان ناکجا آباد باب با جهان بینی قره العین و بشرویه تفاوت از زمین تا آسمان بود ". (ص ۶۹)

" در زمینه اصلاحات دیگر ، باب مراسم حج را برانداخت [...] و نماز و روزه و قرائت قرآن تحریم شد ". (ص ۷۳)

" گرایش به ایران باستان از وجهه ای برخوردار بود که حتی باب آیین خود را با رسوم زردشتی درآمیخت ". (ص ۴۳)

" در روی گردانی از شریعت عربی ، بابیان برخی از آداب و سنن آیین زرتشت را زنده کردند. در نوشته های باب به گونه ای پرستش خورشید به چشم می خورد ، گاه از خورشید حقیقت نام می برد ، گاه برایش هویتی زنده و جداگانه می سازد [...] در بیان ، باب از مریدان خواست هر روز آدینه با لباس های پاکیزه و خلوص رو به خورشید بایستند. نیز در اعیاد مذهبی رویکرد باب به آیین زرتشت بود. نوروز را عید مذهبی قرار داد. تحت تأثیر زرتشتی گری سال را به ۱۹ ماه و ۱۹ روز تقسیم کرد ". (ص ۷۰ و ۷۱)

هما ناطق و آیین بابی ۲

اگر چه نمونه این اظهارات در کتاب "راهیابی فرهنگی" بسیار است ، اما من بر خود لازم می دانم که در باره مواردی که در فوق اشاره کردم ، توضیحاتی را بنویسم:



اولا: اگر در فرهنگ دینی آیین بابی ، برای مقام دینی علی ابن ابی طالب اهمیت خاصی وجود دارد ، اما من نمی دانم در کجای تفسیر سوره یوسف در حدی که ناطق نشان می دهد ، از علی ابن ابی طالب مطابق با اعتقاد درویشان یاد شده! ، ضمن آن که می دانیم سید باب در آثار بعدی خود ، به صراحت نوشت که ملا علی بسطامی (دومین نفری که به سید باب ایمان آورد) رجعت علی ابن ابی طالب بوده است.(۳)

ثانیا: ناطق آن جا که نوشت سید باب ، حاجی میرزا آقاسی را به حقیقت امر آگاه می دانست ، موضوع نامه اصلا چیز دیگر است و نه تنها هیچ گونه ارتباطی با آن چه ناطق در صدد ابراز آن برآمده ، ندارد ؛ بلکه جملات سید باب کاملا بر عکس آن چه است که ناطق به عنوان شاهد تئوری اش آورده و خوشمزه آن که لغت "حقیقت" را هم برای خواننده اش معنی نموده است! با هم جملات سید باب را بخوانیم تا ببینیم که اولاً یادداشت برداری غلط از ترجمه های موسیو نیکلا چه بلایی در کج فهمی آیین بابی ایجاد کرده و ثانيا شاگرد خلف فریدون آدمیت چگونه به خوبی آموخته است که جملات را از متن اصلی خارج کند و برای اهداف ناموزون خود به کار ببرد. سید باب در نامه ای به محمد شاه در باره حکم تبعیدش به ماکو چنین نوشت:

" بعد از آن که مطلع شدم به این حکم ، نوشته ای به حضور مدبر ملک فرستادم که والله به قتل برسان و سر مرا بفرست هر جا که می خواهی ، زیرا که زنده بودن و بلاجرم به محل مذنبین رفتن ، سزاوار نیست از برای مثل من. آخر جوابی ندیدم. اگر چه یقین است که جناب حاجی به کما هی امر علم نرسانیده و الا قلوب مؤمنین و مؤمنات را بلا حق محزون نمودن اشد است از تخریب بیت الله و قسم به حق که امروز منم بیت الله واقعی ".(۴)

ثالثا: قره العین و بشرویه جز آن چه سید باب در اختیارشان نهاد ، جهان بینی نداشتند. آنان کوچکترین تخطی از دستورات و فرامین سید باب نمی کردند و اگر گاهی در ظاهر ، آنان را پیشرو در اقدامات اجتماعی می بینیم ؛ بدون شک سنگ محک جامعه بابی برای کشف درستی رفتار آنان ، سؤال از سید باب بوده است. ماجرای کشف حجاب که احتمالا دستمایه خانم ناطق برای ابراز این تئوری گشته ، یک کار از پیش اندیشیده شده توسط محمد علی قدوس و بهاءالله بود که جرأت و جسارت آن بر دوش طاهره نهاده شد(۵) و به اعتقاد من بدین دلیل طاهره برای اعلان نسخ اسلام انتخاب شد که این کار می توانست ناسخ را به کام مرگ بکشد و چون طاهره زن بود ، ارتداد و حکم اعدام در باره او مصداق نمی یافت. از طرف دیگر می دانیم رفتارهای رادیکال قره العین مورد تأیید باب قرار گرفته است:



" انّها لمدى ، لورقة طيبة التى طهرت فؤادها عن رجس الحدود لربّها. فرحم الله امرء عرف قدرها و لم يؤذها باقلّ شىء ، لانّها اليوم عزّ لذى قرابتها و شرف لاهل طاعتها فى حكم الله ". (٤)

این که اگر ناطق بخواهد به خاطر مؤنث بودن خودش ، احساسات فمینیستی اش گل کند ، شأنی غیر بابی برای قرّة العین قائل شود و او را فراتر از سید باب به نمایش بگذارد ؛ دقیقا به سخافت همان کاری است که آقای یحیی شهیدی (از منسوبان طاهره قرّة العین) با مقدمه سخیف تری که ناصر تکمیل همایون تحریر نموده ، در صدد برآمده بگوید: استغفرالله که طاهره بابی شده باشد ، او خود مدعی فرقه ای در اسلام بوده است!! (٧) به خوبی می دانیم که تاریخ نویسی ایرانی استخوان ندارد و هر کس با مادرش قهر نمود ، آخر عمری شروع به تئوری پردازی می کند و چه رشته ای بهتر از تاریخ که هر دروغ دمبلی را می توان به خورد خواننده داد و در این آشفته بازار ، به چند صد هزار تومان دست یافت! آیا کسی بهتر از هما ناطق باید بداند که ادعاهایی که مطابق با واقعیت تاریخی نیست ، ارزش ماندگاری خود را از دست می دهند ، حتی اگر زمانی کوتاه دست به دست بگردند؟

رابعا: باب هیچگاه حج را حرام نکرد ، بلکه به رفتار مسلمین در مراسم حج و خصوصا به این که مسلمانان شخص او را نشناخته اند ، طعنه زد(٨) و حتی خود حکم حج با شرایط خاص مطابق آیین بابی صادر نمود.(٩) و اعجب العجایب آن که ناطق نوشت که سید باب نماز و روزه و خواندن قرآن را تحریم نمود! و این به خوبی نشان می دهد که ناطق نه تنها سلسله ظهور ادیان را نفهمیده ، بلکه ساده ترین امر در آیین بابی که قبول اسلام و قرآن باشد را ، نیز متوجه نگردیده است. این اشکالات و استنادات بی ربطی که ناطق به دست داده ، ناشی از آن است که او می خواهد آیین بابی را در جنگ با علما (بخوانید اسلام) به خورد خوانندگانش بدهد. او با توجه به مطالعاتش از کتاب های دیگران ، در آیین بابی چیزهایی یافته که به نظرش می توانسته اند مطابق با پیشرفت تلقی شوند و چون به اعتقاد ناطق ، اسلام مانع پیشرفت بوده است ، به همین دلیل باید آیین بابی را در وجهه کاملا ضد اسلامی به نمایش می گذاشت!

زیاد تعجب نکنید اگر بدانید که ناطق اصلا قصد داشته در باره انقلاب جمهوری اسلامی چیزهایی بنویسد ولی به ناگاه از دوره محمد شاه سردرآورده است! او در اولین جمله پیشگفتارش به این موضوع اعتراف کرده (ص ٦) و شستشو دادن حاجی میرزا آقاسی در کتاب راهیابی نیز به این دلیل صورت گرفته است که حاجی مزبور با فقهای اسلامی سر سازگاری نداشت. اصلا دعوا ، چیز دیگر است و در این میان مثله کردن آیین بابی بهانه ای است تا دین و آیین ایرانیان مسلمان و این انقلاب اخیر به زیر سؤال برود. همین.

خامسا: وصله ناجور بازگشت به ایران دوره زرتشتی و تجلی آن در احکام آیین بابی ، از دعاوی بی ربطی است که شاید سر زنجیر این سلسله را در دست همان میرزا آقاخان کرمانی بتوان پیدا کرد. از زمره حلقه های این زنجیر بلا انگیز ، فعالیت های بی معنی فارسی سره نویسان را می توان نام برد که نوعی تجلی



مبارزه پوچ و پوشالی با دین اسلام بوده و هست و از زمره تلاش‌هایی است که در تاریخ معاصر برای ضدیت با اسلام بدان دامن زده‌اند. سخافت این حرکت چنان فراگیر است که در عصر اینترنت، کسانی در ایران به نوعی از زبان فارسی صحبت می‌کنند که خود ایرانیان نیز آن را نمی‌فهمند! در ایران معاصر بعضی از روشنفکران ایرانی هم که خیلی دلشان می‌خواست به زبانی حرف بزنند که ضمن آن که پز اجتماعی باشد، در عین حال کسی نفهمد که پرت و پلاهایشان چه معنایی دارد؛ به فارسی سره نویسی روی آوردند و عجب آن که در این پروسه، فارسی سره نویسی شد معیار روشن اندیشی؛ در حالی که این حرکت به عنوان تبلیغ ملی‌گرایی و تغییر ساختار ادبی (و نه علم‌زبان‌شناسی)، چیزی جز هبوط در حوض تاریک اندیشی نیست.

از آن جا که ورود آیین اسلام به ایران به مذاق تحلیل‌گران ضد اسلام خوش نمی‌آید و این بزرگواران پیروزی اسلام را خراب‌کننده تمدن ساسانی بر می‌شمارند، در زمان معاصر که سید باب آهنگ‌نسخ اسلام را نواخت، تحلیل‌گران مزبور می‌خواهند بدین معنا بیاویزند که پس باید به ایران پیش از اسلام بازگشت. در این تئوری قاراشمیش که در نفس خود پسرفت را به جای پیشرفت تبلیغ می‌کند، آیین بابی وسیله‌ای می‌شود در دست این افراد که رنگ زرتشتی به آن بزنند! این کارهای بی‌ربط و ناموزون یعنی: بیاید با هم تناقض‌های پیچ در پیچ بورزیم!

متأسفانه زخم‌هایی که مورخان ایرانی بر تاریخ معاصر ایران وارد کرده‌اند، یکی دو تا نیست که بتوان همه آنها را در یک مقاله شرح و توصیف نمود. مثلاً ناطق در کتاب راهپایی، فرهاد میرزای معتمدالدوله (عمومی ناصرالدین شاه) را به خاطر این که زمانی از طرفی تمایل به آیین باب نشان داد و از طرف دیگر فارسی سره نیز می‌دانست، بیزار از عرب و فرهنگ عرب (بخوانید اسلام) معرفی کرده است. (ص ۴۲) این تحلیل یعنی کتمان واقعیت تاریخی؛ چه که فرهاد میرزا نه تنها ۱۳ سال قبل از مرگش در سال ۱۲۹۲ به سفر حج رفت و سفرنامه نوشت، بلکه منشآت بسیاری از او در دست است (۱۰) که خواننده باید برای خواندن و فهمیدن آنها انواع و اقسام پشتک وارو را بر کتاب المجدد بزند تا به معانی مندرج در آنها پی ببرد و من مطمئنم مردم عادی که هیچ، دانشجویان ادبیات فارسی هم به هیچ روی نمی‌توانند متون منشآت او را بدون رجوع به فرهنگ‌های عربی/فارسی بفهمند و این امر آیا چه نوع ستیزی با فرهنگ عربی می‌تواند تلقی شود؟! دیگر بگذریم که مباحثات فرهاد میرزا در سال ۱۳۰۰ قمری با بهاییان در منزل کامران میرزا نایب السلطنه برای اثبات اسلام، تماماً در کتب تاریخی آیین بهایی درج شده است و ناطق (که فهمیده ایم کتب بابیان و بهاییان را نخوانده) چگونه با این شواهدی که تئوری اش را نفی می‌کنند، می‌خواهد به زور معتمدالدوله را ایرانی مخالف عرب و اسلام نشان دهد؟ همین کاری که مورخان ایرانی در باره "حاجی ملا عبدالرحیم تبریزی" کرده‌اند و او را به طور خلاصه به "طالبوف" خالی مبدل ساخته‌اند و از او یک روشنفکر درآورده‌اند. این بذخرابی است که فریدون آدمیت کاشته است و داستانی است!

به اقتضای بحث خود تنها می‌توانم بگویم که هما ناطق با آویزان شدن به موادی که در آیین بابی وجود خارجی ندارد، در پی اثبات حقانیت فکر سیاسی خود است و نه هیچ چیز دیگر. او نفهمیده است که اگر در



تاریخ آیین بابی در یکی دو جا به خورشید ظاهری توجه شده ، این کار بهره گیری از یک نماد در ادبیات دینی و خصوصا آیین بابی بوده که سید باب پیامبران را به خورشید تشبیه کرده و همچنین "من یظهره الله" را نیز به "نیر اعظم" تسمیه ساخته است.(۱۱) سید باب در کتاب بیان در جایی می نویسد:

" ان مثل النقطة كمثل الشمس و مثل سایر الحروف كمثل المرایا فی تلقائها [...] در ظهور من یظهره الله اگر کل ما علی الارض شهادت بر امری دهند و او شهادت دهد بدون آن که آنها شهادت داده ، شهادت او مثل شمس است و شهادت آنها مثل شبخ شمس است که در تقابل واقع نشده و الا مطابق با شهادت او می گردید".(۱۲)

از این جملات می توان دهها نمونه در کتاب بیان و دیگر آثار سید باب به دست آورد که تماما برملا کننده ناآگاهی ناطق و دیگران در فهم تمثیل و استعاره در ادبیات فارسی و خصوصا انشای سید باب است. از این گذشته ، در کتاب بیان ، حکمی از سید باب صادر نشده که بابیان لباس پاکیزه بپوشند و در برابر خورشید بایستند و ناطق نیز هیچ ارجاعی نداده است که این دعاوی را از کجا برگرفته است. حالا گیریم که به فرض ، سید باب در جایی چنین گفته باشد ، به چه منطقی می توان از آن حکم ، آیین مهرپرستی را بیرون کشید؟! ناطق اگر کتاب بیان را خوانده بود ، می فهمید که منظور سید باب از شمس ، اغلب "من یظهره الله" است و طبیعتا توجه به او نیز در ادبیات بابیه به توجه به "من یظهره الله" باید معنی شود و دیگر لازم نخواهد بود که به سراغ خورشید پرستی و ایران باستان برویم.

هزاران نمونه در مناجات های سید باب می توان به دست داد که او مقام تنزیه و تقدیس از فهم و بیان آدمیان نسبت به ذات غیب الغیوب را بیان کرده است. ناطق اگر کتاب بیان را دیده بود ، از همان نخستین جمله آن کتاب می بایست می فهمید که تئوری تاریخی اش بسیار آیکی تر از آن است که بتواند با چسباندن دو سه استناد نادرست و نابه جا ، رنگی علمی و زرتشتیگری به آن بزند:

" تسبیح و تقدیس بساط عز مجد سلطانی را لایق که لم یزل و لا یزال به وجود کینونیت ذات خود بوده و هست و لم یزل و لا یزال به علو ازلیت خود متعالی از ادراک کل شیء بوده و هست. خلق نفرموده آیت عرفان خود را در هیچ شیء الا به عجز کل شیء از عرفان او [...] مقدس بوده کنه ذات او از هر اسم و وصفی و متعالی



بوده کافور ساذج او از هر بهایی و علایی و منزه بوده جوهر مجرد او از هر امتناعی و ارتفاعی." (۱۳)

و از همه عجیب تر آن که ناطق از خود نپرسید که اگر زرتشتیان سال و ماه را به ۱۹ تقسیم کرده اند ، پس نام های فروردین و اردیبهشت و خرداد و از کجا پیدا شده اند و چگونه زرتشتیان برای روزهای سی گانه هر ماه اسم تعیین کرده اند و دور از چشم ناطق تقویم های خود را هر سال چاپ می کنند! و صدها مثال و نمونه که نقض غرض او را می کند. عجب داستانی است این تاریخ نویسی ایرانیان فرهیخته.

هما ناطق و آیین بابی ۲

کج فهمی ناطق نسبت به موضوع "دین" و خصوصا آیین بابی دو وجه دارد. نخست آن که او دین بابی را در مقام مخالفت و تضاد با اسلام می نهد و دوم آن که می خواهد موضوعیت دین را نیز از آیین بابی بزدايد. او اگر آثار سید باب را خوانده و صداقت را نیز پیشه کرده بود ، می دانست که آیین بابی ناسخ اسلام است و نه ضد اسلام. در سلسله ادیان ، دین بعد همواره دین قبل را مطابق با زمان نمی یابد و آن را ناقص می شمارد ، اما به هیچ وجه جنبه تقدس را از دین قبل نمی زداید و نمی تواند که بزدايد ، زیرا خود را پس از آن معرفی می کند و بنیان های خود را نیز بر بنیان های قدیم می نهد ، اما در عین حال ، ساز و کارهای مطابق با زمان را نیز پیشنهاد می کند.

(۱۴) مسیح هیچ گاه خود را مخالف و متضاد با موسی ندانست ، محمد سر ستیز با موسی و عیسی ساز نکرد ، باب در آثارش و خصوصا در کتاب بیان اکثر مثال هایش از رسول اسلام و عیسی مسیح است و بهاءالله نیز با این چهار پیامبر قبل از خود به احترام تمام یاد کرده است.

کسانی که مدعی وحی بوده اند ، هیچ کدام به نحوی که هما ناطق دلش می خواهد ، با پیامبران قبل از خود دعوا نداشته و برخورد پیدا نکرده اند. جملات ناطق را بخونید تا ببینید با به کارگیری آن دو وجه ، چگونه در پی مسخ آیین بابی برآمده است:

" اگر توده های مسلمان بی آن که سطری از نوشته های او را خوانده باشند ، از همه ولایات سر برکشیدند ؛ می بایست سخنی نه در معجزه خضر و ریش موسی ، بلکه در به آمد خواست های خود شنیده باشند ." (ص ۶۹)



" در برابر این فرقه ها و این آرمان ها [ی صوفی مآبانه] ؛ درویشی و صوفی مسلکی محمد شاه و میرزا آقاسی سست می نمود. تنها می توان گفت که سیاست صوفی پرور حکومت رخصت داد که این افکار جان گرفتند و در بایبگری تبلور یافتند ". (ص ۴۵)

" در واقع می توان گفت که برخاست باب در سرآغاز ۱۸۴۴ تجلی خواست های اجتماعی بود و نه برآمدن آیینی نوین در برابر اسلام. به عقل سلیم می شود دریافت که هر گز توده های شهری و روستایی و یا حتی ملایان ، یک روزه دست از مذهب خود بر نمی دارند ، بسیج نمی شوند و به آیین دیگر نمی پیوندند ". (ص ۶۲)

" اگر بخواهیم اندیشه های باب را در بستر مذهبی بیندازیم و بسنجیم ، به جایی نمی رسیم و راه به معقولات نمی بریم. افکار مذهبی سید شیراز جز در چند فقره که با واقعیات اجتماعی سر و کار دارند ، به هذیان و مناجات می مانند [...] همین که در چهره پیامبر ظهور کرد ، خود می رساند که از آیین خرد و راه و رسم مدنیت بی بهره بود و به درک نیازهای زمانه اش بر نمی آمد ". (ص ۶۹)

اولاً: مردم مسلمان ایران دقیقاً به خاطر مسائل مذهبی به آیین باب روی آوردند و اگر تعدادی از علما یا درباریان نیز به آخر اسلام رسیده بودند و به همین دلیل به آیین باب روی خوش نشان دادند ، هیچ دلیل نخواهد بود که آن چهار پنج نفر را ملاک چند صد هزار نفری بگیریم که به علت "انتظار ظهور امام زمان" ، بابی شده بودند. "به آمد خواست های" ایرانیان در آن زمان ، ظهور قائم بود و اگر از دست اوضاع زمانه گله مند هم بودند (دقیقاً مانند امروزه) ، چاره اش را تنها در آمدن موعود منتظر خود می دانستند.

ناطق و دیگر مورخان دین گریز باید بدانند که پنهان کردن اعتقادات اسلامی ایرانیان و رنگ و لعاب های "فرهنگ و هویت ایرانی" به آن دادن و یا وصله های لائیسیته و سکولاریسم به مردم ایران زدن ، نه تنها مطابق با واقع نیست ، بلکه هیچ دردی را نیز از دردهای این مملکت دوا نمی کند. تمام بی دین ها و غیر مسلمان ها شاید ۵ درصد مردم ایران را هم تشکیل ندهند و مجموعه ایرانیان به خوبی نشان داده اند که اگر بی دینی هم می ورزند ، "مسلمانان بی دین" هستند و این خصلت مسلمانی در ایرانیان را به هیچ عنوان نمی توان درز گرفت. نادیده انگاشتن همین خصلت و خیال بافی های کودکانه روشنفکران ایرانی که در قالب تلاش های: روشنفکران ، ازلیان ، سوسیالیست ها ، دهری ها ، سکولار ها ، توده ای ها و هزار جور انجمن و حزب ضد اسلام تجلی پیدا کرد ، همه را به کام نابودی کشاند و نتیجه اش نیز انقلاب اسلامی شد.

اگر زمانی کسی چون استالین بر ایران حاکم شود ، بدانید که ایرانیان خواهند شد: مسلمان استالینیست که نمونه هایش را کمابیش دیده ایم و تجربه های تلخ و غریبش را نیز چشیده ایم و زمانی یک مسیحی متعصب بر ایران حاکم شود ، ایرانیان بدون شک از احادیث و قرآن فرقه ای به دست خواهند داد و نامش را خواهند گذاشت: مسلمان/مسیحی.



من برای داعیه خودم ، صدها مثال دارم. اگر در طول زمان معاصر پیش آییم ، به چنین کسانی برمی خوریم: ملکم خان (مسلمان/ارمنی) ، سید جمال الدین اسدآبادی (مسلمان/بی دین) ، سید محمد طباطبایی (مسلمان/فراماسونر) ، تقی زاده (مسلمان/سوسیال دموکرات) ، محمد علی فروغی (مسلمان/ازلی) ، جلال آل احمد (مسلمان/توده ای) ، شریعتی (مسلمان/مارکسیست) ، عبدالکریم سروش (مسلمان/سکولار) و مدل های جدیدتری نیز در راه است که اصلا نباید نگران باشید. در این صورت است که درخواهید یافت که من چه می گویم و عجب است که متولیان تاریخ نگاری ایرانی هنوز به دنبال این هستند که در گوشه ای از این مرز و بوم یک چیزی را پیدا کنند و فوراً رنگ زرتشتیگری و غیر اسلامی به آن بزنند و بگویند که هویت ایرانی این است و فلان است و بهمان است و و در خواب خوش خود تاریخ بنویسند.

ثانیا: آیین بابی به هیچ روی تبلور و ادامه صوفی مآبی نبوده است. کسی که چنین می نویسد ، معلوم می کند که نه صوفیه را شناخته است و نه بایبه را. ناطق اگر شباهتی بین این دو آیین می دید (همانند آن چه بین آیین های بابی و زرتشتی دید!) باید شواهدی به دست می داد تا ما ببینیم که آن ادعای نامربوط از کجا درآمده و منظور او از این جملات بی سر و ته چیست.

ثالثا: ناطق اگر آثار باب را خوانده بود ، می دانست که در نخستین جمله از همان تفسیر سوره یوسف (که ذکرش چند بار در کتاب راهیابی آمده است) سید باب سخن از دین جدید به میان آورده و ادعا نموده که بر او وحی می شود و داعیه اش دقیقا همان است که رسول اسلام در قرآن بیان داشته است:

" انّ هذا لهو الدّین القیمّ و کفی بالله و من عنده علم الکتاب شهیدا [...] انا نحن قد جعلنا الآیات حجة لکلمتنا علیکم ، أفنقدرون علی حرف بمثلها فأتوا برهانکم إن کنتم بالله الحقّ بصیرا. تالله لو اجتمعت الإنس و الجنّ علی أن یأتوا بمثل سورة من هذا الکتاب ، لن یستطیعوا و لو کان بعضهم لبعض علی الحقّ ظهیرا ". (۱۵)

و به همین سادگی می توان گفت که به عقل سلیم چه کسی باید بپذیریم که توده های شهری و روستایی و ملایان یک روزه دست از مذهب خود برنمی دارند؟! هزاران مثال نقض در تاریخ بایبه و بهاییه برای ادعای ناطق وجود دارد و ما با خواندن مطالب ناطق حیران ، سرگردان و معطل می مانیم که پس چه کسانی بابی می شدند و یک روزه هم بابی می شدند؟! مگر قبل از آن که ملا حسین بشرویه در خراسان به راه بیفتد و اعلان کند که موعود منتظر به پا خاسته است ، چه سابقه فرهنگی وجود داشت که مردمان دیار خاور را آماده نموده بود تا در قالب اعتقاد دینی به سید باب بگروند؟ و اگر مردم ایران در حدود ۱۷۰ سال قبل با مدارای محمد شاه و حاجی میرزا آقاسی (گیریم طی ۱۰ سال) آمادگی فرهنگی یافتند که بایبگری را در دل خود بپرورند ، چگونه شد پس از حدود ۸۰ سال و در یک دوره ۵۰ ساله در حکومت پهلوی ها ، حتی با هجوم دولتی برای مدرن شدن ، مردم ایران نتوانستند کاری بکنند و انقلاب اسلامی نمودند؟! بیایید خودمان را به خواب نزنیم.



رابعا: ناطق اقرار می کند که می خواهد به جایی برسد و راه به معقولات ببرد. خطای او در همین است که آیین بابی را انتخاب کرده است تا به جایی که خودش می خواهد ، هدایت کند. او متوجه نشده که این کار نشدنی است زیرا سید باب سخنان خود را در قالب یک اعتقاد دینی بیان نموده و دین زدایی از او امکان ندارد. ناطق کاش پیش از نوشتن می فهمید که تلاشگر این راه نه تنها به معقولات راه نمی برد که خود و خواننده اش را به ترکستان می کشاند. من عجز و درماندگی ناطق را در شناخت روش دینی سید باب برای اصلاحات به خوبی می فهمم ، زیرا او گمان می کند که اصلاح تنها از راه خرد غربی امکان پذیر است و به همین دلیل آیین بابی نیز که روشنگر بوده و تمام فعالان سیاسی/ فرهنگی را متأثر از خود ساخته ، باید به زور از حالت دینی خود خارج شود.

از همه عجیب تر ادعای ناموزون ناطق است در باره این که سید باب از آیین خرد و راه و رسم مدنیت بی بهره بود و به درک نیازهای زمانه اش بر نمی آمد! کاش هما ناطق می گفت که نیاز زمانه باب چه بود و چه کسی برای این نیاز تلاش کرد؟ آیا رسم مدنیت در ۱۶۰ سال پیش از این در ایران معنا داشت تا باب برای آن تلاش کند؟ کسانی که به رسم مدنیت در ایران ظاهر شدند چه کسانی بودند و توفیقشان به چه حد بود؟ ناطق نمونه‌ای از شمار زیادی از مورّخین ایرانی است که نه تنها ساز و کار عمل باب را دریافته اند ، بلکه در شناخت زمان و زمین خود نیز وامانده اند. ناطق نتوانسته است بین "روش دینی سید باب برای اصلاح جامعه اسلامی" و "خواسته ذهنی خود برای برتری دادن خرد غربی بر مذهب" ، تفکیکی قائل شود و بنا بر همین بلا تکلیفی ، و چنان که نشان دادم با در کنار هم نهادن مقدمات و شواهد غلط و حتی بی توجهی به اوضاع زمان باب ، به نتیجه ای غلط تر رسیده است.

نکته باریک تر ز مو این جا است که همین هما ناطق که پیراهن مدنیت پاره می کند و عمّامه نیاز زمانه به زمین می زند ، خودش که در دوران مدنیت ساز پهلوی! درس خواند ؛ چرا پس از آن که به مرحله باروری رسید ، در کنار فریدون آدمیت ، هنرش این شد که به میان خاک و خل کتابخانه های گرد گرفته برود تا آثار عتیقه دوران قاجار را منتشر کند؟! او خودش مبلغ کدام مدنیت بود؟ هر کس نداند ، ما که دستی بر آتش داریم ، می دانیم که خانم ناطق ، زمانی که به پختگی سیاسی رسید ، چریک بازی را بر مدنیت ترجیح می داد!

حدود ۱۳۰ سال پیش از آن که خانم ناطق رساله تأدیب النسوان را برای مسخره کردن اوضاع فرهنگی قاجار آماده چاپ کند ، کسی به نام طاهره قره‌العین ، در میان مردانی که هنوز عمّامه به سر داشتند ، نسخ اسلام را اعلام کرد و حجاب از سر برداشت. ناطق که با تحصیل در دوران پهلوی ، وامدار و مدیون حرکت قره‌العین و همچنین تلاش شبانه روزی بابیان و بهاییانی بود که آهنگ تحصیل زنان را بر سر کوی و بازار می زدند و خود مدرسه دخترانه تأسیس می کردند ، چگونه به خود اجازه می دهد که رسم مدنیت به سید باب نشان دهد؟

عبرت انگیز آن که زمانی که تلاش مدنیت ساز فرهیختگانی چون ناطق به انقلاب اسلامی منتج شد ، او کوله بار سازندگی و چریک بازی اش را جمع کرد و رفت به پاریس ، شهر شاهد و شعر و شراب و شب. در



آن جا که با این مؤلفه های عاشقانه ، جز تخیل نمی توان زایید ، گاهی نامه های ننه من غریب بازی مشروطه را چاپ می کند و گاهی سری به اسناد وزارتخانه های فرانسه می زند و مضحک تر آن که سخنرانی هم می کند و شنیدم که در یکی از آن سخنرانی هایش از مردم ایران عذر خواسته که نتیجه فعالیت های سیاسی اش ، انقلاب جمهوری اسلامی شده است! حالا اگر شیر پاک خورده ای پیدا شود و بتواند به اسناد دولتی نفوذ کند و پرسشنامه های زمان پهلوی و حتی گذرنامه هایی که فرهیختگان تهیه کرده و با هواپیما از دست اسلام فرار کرده اند را ببیند ، خواهد دید که هما ناطق و هزاران چون او ، همگی در ستون مذهب پرسشنامه ها ، "اسلام" نوشته اند و سپس از مملکت اسلامی گریخته اند!

او به تبع همین بلا تکلیفی است که به سید باب خرده می گیرد که مبارزه دینی اش دور از خرد بود ، زیرا که باب رسم مدنیت نمی دانست! هما ناطق از رسم مدنیت آن قدر دستگیرش شده است که بعد از عمری تحقیق در امر تاریخ ایران ، سر پیری رساله در باب شراب بنویسد! این عاقبت حال تمام مورخان ایرانی است که به جای تحقیق و حل مشکل ایران و ایرانی ، به دنبال شرابی هستند که سرشان را گرم نگاه دارد و عقل را به جایی ببرد که تا پایان عمر ، شراب را از دغدغه های موجود برهاند. ناطق و امثال او که عمری را در اشتباه تباه کرده اند ، تنها یاد گرفته اند که بنشینند و بر تنها کسانی که کاری کرده اند ، خرده بگیرند.

فرهیختگان ایرانی که با اتحادی ناباورانه ظهور آیین باب را در قالب دینی خود پذیرفته و آن را به دلخواه خود مثله و پنهان کرده اند ، یک معذرت خواهی کامل و تمام عیار به سید باب بدهکارند و تا این عذرخواهی را به جا نیاورند ، بدانند و مطمئن باشند که مورد ریشخند تاریخ نویسندگان آتی ایران واقع خواهند شد.

۱. گر چه ممکن است در بادی امر چنین به نظر آید که تاریخ انقلاب جمهوری اسلامی به علت آن که یک بار اصلی به نام "مذهب" بر دوش دارد ، خارج از قاعده بالا است ، اما مورخانی که در باره تاریخ این سه دهه نوشته اند نیز ، یا خود سیاسی بوده اند و یا از نقطه نظر سیاسی تاریخ های خود را نگاشته اند و در این نمونه ، مذهب تنها بهانه ای بوده است تا آنان بخواهند حرف ها و اعتقادات سیاسی خود را اثبات کنند.
۲. کتاب نیکلا را مترجم همایون که از نوادگان یحیی ازل بود ، به فارسی ترجمه کرده است.
۳. بیان ، واحد ۱ ، باب ۳
۴. منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی ؛ مؤسسه ملی مطبوعات امری ؛ ۱۳۴ بدیع ؛ ص ۱۶.
۵. محمد حسینی ، نصرت الله ؛ حضرت باب ؛ مؤسسه معارف بهایی ؛ کانادا ؛ ۱۹۹۵ میلادی ؛ ص ۳۸۵ تا ۳۸۸.
۶. ظهورالحق ، جلد سوم ، ص ۳۳۱.
۷. شهیدی ، یحیی ؛ بررسی چند واقعه تاریخی ؛ انتشارات: مؤلف ؛ ۱۳۸۱ ؛ مقاله: زرین تاج (قره العین) ؛ ص ۱۲۳ تا ۱۳۳.
۸. بیان ، واحد ۴ ، باب ۱۶.
۹. همان جا ، باب ۱۸.
۱۰. سفرنامه و منشآت فرهاد میرزا به کوشش غلام رضا طباطبایی منتشر شده و شرح حال او را نیز اسماعیل نواب صفا به دست انتشار سپرده است و در هیچ یک از این کتاب ها ، نمی توان ادعای ناطق را به دست آورد. اتفاقاً فرهاد میرزا که در زمان خود به "حاجی معتمدالدوله" معروف بود ، می گویند بسیار مقید به اجرای فرعیات احکام اسلامی نیز بوده و نواب صفا دست او را رو کرده است.
۱۱. بیان ، واحد ۴ ، باب ۱۶.
۱۲. بیان ، واحد ۳ ، باب ۱۲.
۱۳. بیان ، واحد ۱ ، باب ۱.
۱۴. البته به اعتقاد من حکام ، علما و مردمان به مسیح و باب اجازه ندادند تا تئوری های ساختاری خود را ارائه کنند. در آیین بابی این کار توسط بهاءالله صورت گرفت و آیین بهایی زاده شد.
۱۵. منتخبات آیات ، ص ۲۶ و ۲۸.



<http://www.goftman-iran.org>

فریدون آدمیت و بهایان

تورج امینی

۴ آذر ۱۳۸۵

فریدون آدمیت شناخته شده ترین مورخان ایرانی دهه های اخیر است که در باره تحولات اندیشه ایرانیان در تاریخ معاصر و خصوصا در باب سیر تغییرات سیاسی و مذهبی در جامعه ایران تا زمان انقلاب مشروطیت ، کتاب هایی چند تحریر کرده است. از زمانی که رساله دکترای او در باره امیرکبیر منتشر گشت ، به توالی ، آثارش از مراجع بی چون و چرای تاریخ واقع شد و از آن جا که تألیفات آدمیت در تحلیل تاریخ ایران صورتی علمی داشت و برای نخستین بار نیز بود که ارائه می شد ، مقبولیت همگانی را شامل حال خود کرد.

در واقع در روستای ایران که اکثر مردمان و مورخان نابینا بودند و هیچ کس از بازی فوتبال تاریخ چیزی نمی دانست ، آدمیت ناگهان در مقام مارادونایی ظاهر شد که به هر طرف شوت کرد ، همه کس آن را گل پنداشت و این در حالی بود که به اعتقاد من ، دروازه فوتبال تاریخ روشنفکری در ایران ، اصلا جایی نبود که آدمیت به همگان گفته بود که به آن سمت شوت کنند! اینک که دست و بال ما بازتر شده ، چشم هایمان بینایی خود را به دست آورده ، سوادمان بیشتر گشته ، به مراجع اصلی رجوع می کنیم ، توپ روی پای ما هم سوار می شود و زمین بازی و اجزایش را نیز به درستی می شناسیم ، می بینیم که شوت های آدمیت اکثرا و عمدا در اوت بوده است.

می خواهم حرف آخر را همین اول بزنم و بگویم: فریدون آدمیت از کوری و بی توجهی اهل تاریخ و مردمی که تعلقات تاریخی داشتند ، سوء استفاده نمود و به خوبی و کاملا آگاهانه راه تاریخ نویسی مشروطه را زد و گاهی چنان پرت و پلاهایی به خورد ایرانیان داد که تجزیه و تحلیلش کار یکی دو صفحه و یکی دو کتاب نیست. نباید فراموش کنیم کسی که آگاهانه قدم در راه کج می نهد و هوشمندانه تمام قوای خود را برای کج نمایی ، پنهان کاری ، دروغ پردازی و ... به کار می گیرد ، به هیچ وجه نمی تواند آدم صادقی باشد و کسی که صادق نیست ، دیگر مردمان نباید به سخنان او تکیه و توجه کنند.

اما آدمیت مورد توجه بسیاری بوده و هنوز هست. حتی به این حد کتاب هایش مرجع و مأخذ اهل نظر است که کسی همچون مرحوم محمد مددیپور که در سمینار مشروطه سال ۱۳۷۸ می گفت: ما باید صبر کنیم تا امام زمان بیاید و بگوید که مشروطه اتفاق خوبی بوده یا نه! ، وقتی بر خلاف نظر آدمیت کتاب هایی در باب تخطئه سیر اندیشه! نوشت(۱) ، مهم ترین مراجعش کتاب های خود آدمیت بود و از این جالب تر این



که مثلا از نظرات فریدون آدمیت استفاده کرد و نقشی کاملا بر عکس آن چه او نشان داده بود ، از آقاخان کرمانی به تصویر کشید. تأسف بارتر آن که آن مرحوم نمی دانست آن نقشی که آدمیت از آقاخان کرمانی بر کاغذ زده است ، نقشی کج و چپ اندر قیچی است.

این که هنوز کسی پیدا می شود که در جمهوری اسلامی به خود جرأت می دهد ، کتابی می نویسد و به تشریح و توضیح آثار آدمیت می پردازد و در مقدمه سعی می نماید که حق تاریخ نگاری او را ادا کند(۲) ، نشانی وثیق از این موضوع دارد که آدمیت هنوز در تاریخ نگاری روشنفکری ، مقام مرجعیت و فقاقت دارد و اگر چه او در این حدود ۳۰ سال (در زمان حکومت فقها) بایکوت بوده ، اما سخنش کماکان در میان مورخان جایگیر و متمکن است.

به سادگی می توان فهمید که تأثیر گرفتگان از آدمیت دو دسته اند: یکی آنان که سوابق تاریخی خانواده شان مشابه سوابق خانوادگی آدمیت است ، همچون خودش می اندیشند و هدفمند در پی مثله و رنگ کردن تاریخ و مورخان برآمده اند و دسته ای دیگر که حال و مجال رجوع به اسناد اصلی و اولیه را ندارند و از لقمه های جویده شده آدمیت تغذیه می کنند و گمان می برند که کاری کرده اند و چیزی فهمیده اند. تاریخ نویسی علمی ایران ۶۰ سال گرفتار و تحت تأثیر این دو دسته بوده تا هزاران صفحه و کتاب در وارونه کردن حقیقت تاریخی ایران و خصوصا انقلاب مشروطیت بنویسند. دیگر بگذریم که ۴۰ سال پیش از آن نیز تاریخ نگاری ایرانی (در حالت غیر علمی خود) همان منت را بر گردن دارد!

می دانم که داعیه ام داعیه بزرگی است و بسیاری از مورخان را خوش نخواهد آمد و آنان را فورا بر آن واخواهد داشت تا مرا به خودپسندی و غرور متهم کنند. اما در همین آغاز باید بگویم بزرگی داعیه من بیش از آن چه منوط به علم و دانش من باشد ، به حسیستی بستگی دارد که تاریخ نویسی ایرانی در آن افتاده است. برای آن که بتوانم موفق و موضع تاریخ نویسی ایرانی را نشان دهم ، هیچ کاری بهتر و لازم تر از آن نیست که یکی از ارکان آن را تجزیه و تحلیل کنم و نقدی بر نوشته های ستون اصلی اش بیاورم. در این میان آن چه که متفق القول مورخان ایرانی است ، مهم ترین و شاید بزرگترین رکن ، فریدون آدمیت باشد. برای چنین کاری لازم است در ابتدا هدفمندی فریدون آدمیت را در تاریخ نگاری شرح دهم تا بتوانم پس از آن ، ذهن خواننده این نوشتار را به درستی شواهدی که خواهم آورد رهنمون و معترف سازم. در این صورت است که خواننده این نوشتار ، اگر هر یک از آثار فریدون آدمیت را دوباره مطالعه کند ، خواهد فهمید که چه پروسه اندیشیده شده ای در تلو تاریخ نگاری هایش نهفته است و خواهد دانست که دلیل به کار گیری آن روش ها و استدلالات چه چیز بوده است.

خلاصه الکلام این است که آدمیت در کار تاریخ نگاری ، در پی حذف نام بهاءالله و بهاییان از داستان روشنفکری ایرانی است. خصومت او با آیین بهایی و بهاییان من کل حیث ذاتی است. تمام تلاش آدمیت بر این نهفته است که نام بهاییان را به بدی ببرد و ریشه آیین بهایی را از بیخ بزند و از آن جا که دیگر ، روش های فحش و ناسزا در زمانی که او می نگاشت در میان فرهیختگان جایی نداشت ، او روشی به ظاهر علمی را برای این کار انتخاب کرد و آن روش ، تحلیل تاریخ معاصر بود به نحوی که بهاییان ضرر کنند.

اما جای یک سؤال اساسی و اصلی در ذهن باقی می ماند که آدمیت چرا باید چنین هدفی را برگزیده باشد؟ برای یافتن پاسخ ، اندکی فکر کردن هم کافی است ، زیرا به خوبی واضح و آشکار است که در ایران



تنها دو طایفه بوده اند که خصومت ذاتی با بهاء‌الله و بهاییان داشته اند: گروه اسلامگرایان و جرگه ازلیان. هیچ کس نمی تواند مدعی شود که آدمیت از زمره اسلامگرایانی بوده که به خاطر داعیه وحیانی بهاء‌الله و یا نسخ اسلام با او بد شده است. نوشته های آدمیت نشان می دهد که او هیچ گونه سازش و رفاقتی با اسلام ، علما و مردم مسلمان ندارد. پس منطقا او باید در جرگه ازلیان باشد (یا این که حداقل باور کنیم نسبت های خانوادگی او به گونه ای است که او را مجبور کرده تا از منظر ازلیان به تاریخ بنگرد و بنگارد). اتفاقا تمام مواد هدفمند و روشمندی که او در نوشته هایش به کار برده ، سخن مرا تأیید می کند و گر نه چه دلیلی دارد که او چنین بی منطق و بی رحمانه بر بهاییان بتازد و ازلیان را بر آنان رجحان دهد؟:

" مطالعه مجموع کارنامه سیاسی و اجتماعی ازلیان و بهاییان این نتیجه را به دست می دهد: در میان بایان و ازلیان برخی عناصر ناسیونالیست و ایران دوست وجود داشته اند و بعضی از آنان حتی به نهضت مشروطیت خدمت کرده اند. در میان بهاییان چنین افرادی را سراغ نداریم. برعکس دستگاه بهایی پیوستگی خاصی با سیاست های مختلف خارجی داشته و این کیفیت با گرویدن عنصر یهودی به آن گروه حدت گرفته است. مرام و مقصد آنان رواج بی وطنی است و راه و رسم آنان سرسپردگی به سیاست های اجنبی و هر کس غلامی بیگانگان را پیشه کند ، ما او را نیک نمی شماریم. رأی ما در این باره مبتنی است بر شواهد عینی و آن چه برای ما معتبر است همان شواهد عینی است و گر نه قسمت بیشتر آن چه سید باب گفته و سراسر آن چه در الواح میرزا حسین علی و عباس افندی آمده ، خرمن خرافات بشری را سنگین تر کرده است و در عالم فکر به مفت نمی ارزند ." (۳)

خواننده متن فوق نباید تصور کند که آدمیت با گفتن یک طعنه به سید باب هويت لائیک خود را نشان داده و یا اعتقاد حقیقی اش را به رخ کشیده است. هیچ لائیک و سکولاری حق ندارد به اعتقاد دیگران (و خصوصا از جنبه نوع اعتقاد آنان) حمله کند. به اعتقاد من او همانند تمام ازلیانی که برای مخفی کردن هويت خود در تاریخ معاصر به سید باب طعنه زده و یا حتی ناسزا گفته اند ، با این کار ، تنها کمی هويت خود را پنهان کرده است. تقیه و ناسزاگویی به ادیان و مذاهب در پروسه عملیات سیاسی و اجتماعی ازلیان بوده است و من در این نوشتار به آن اشاراتی خواهم کرد. هر چه باشد آدمیت در ازلیگری بالاتر از هادی دولت آبادی نیست که فحش به سید باب و ازل داد و نه تنها کماکان جانشین ازل باقی ماند ، بلکه پسرش هم به توالی جانشین ازل شد! تنها با بررسی معنا و مدلول نوشتار بالا و دیگر نوشته ها ، می توان هويت آدمیت را به خوبی نشان داد:

۱. آدمیت مدعی است که "قسمت بیشتر" نوشته های سید باب و "سراسر" آثار بهاء‌الله و عبدالبها خرافات است. این بدان معنا است که اگر در نوشته های رهبران آیین بهایی هیچ حرف حساب و



سخن درست نمی توان به دست آورد ، اما بخشی از نوشته های سید باب خرافات نیست و می توان به آن توجه کرد. آیا کدام بخش از آثار سید باب مورد نظر آدمیت است؟ او هیچ گاه جوابی به این سؤال نداده ، اما حداقل پاسخی که می توان بر اساس اسلام ستیزی آدمیت به این پرسش داد ، این است که سید باب با داعیه نسخ اسلام ، فهمی در جامعه ایرانی به وجود آورد و آن فهم در رفتار اجتماعی ازلیان منعکس شد و باعث شد تا آنان برای پیشرفت ایران فعالیت کنند و در انقلاب مشروطه هم طبیعتاً نقش داشته باشند.

۲. این جواب حداقل و آن سخن آدمیت ، معلوم می سازند که آیین بابی که آیینی ناقص بود ، به همت ازلیان به جایی رسید که توانست خود را از قید خرافات برهاند و تا جایی پیش برود که در مهم ترین اتفاق سیاسی دوران قاجار نقش های اصلی و اساسی را بازی کند. اما بهایان که ادامه دهنده بخش خرافات آیین باب بودند ، توسط بهاءالله و عبدالبها بر خرافات سید باب افزودند و همان قسمت کم مثبت آیین سید باب را هم نابود ساختند. به عبارت دیگر در بیان آدمیت آیین ازلی هم از بین برنده تفکر دینی آیین بابی است و هم سعی در تبدیل آن به یک حرکت سیاسی و غیر دینی داشته است و به همین دلیل فریدون آدمیت طرفدار آن واقع گردیده است!

۳. شواهد عینی مشخص می سازند که بهایان نه تنها به بار خرافات افزوده اند ، بلکه آب به آسیاب بیگانگان نیز ریخته و با جاسوسی و غلامی برای اجنبی ، سعی کرده اند بی وطنی به ایرانیان بیاموزند.

سخن راندن از ارتباط بهایان با بیگانگان و جاسوسی برای آنان ، چنان عمل سخیف و بی مغزی است که این کار حتی دیگر برای شستن مغز فرزندان نابالغ دبستان نیز کارایی ندارد. تاریخ دهه های اخیر به خوبی بی مایه و مغرضانه بودن این سخن را نشان داده اند و خواننده بصیر خود می تواند از همین یک نکته کوچک بفهمد که فریدون آدمیت در حال پروراندن چه نوعی از تاریخ بوده است.

ما زمانی می فهمیم که این نوشته ها حرف دل و دغدغه آدمیت است که بدانیم سخنان او به دقتا همین شکل و روش (و البته با انشایی لطیف تر به نفع ازلیان و بسیار تندتر علیه بهایان) ، در کتاب امیرکبیر و ایران نیز قبلاً آمده است. (۴) بنابراین ما چاره ای نداریم که به این نکته رهنمون شویم که نظر آدمیت در مقایسه ازلیان و بهایان و نقش آنان در وقایع و رویدادهای تاریخ معاصر ، کاملاً ازلی مآبانه و ضد بهایی است.

بدون شک اگر فریدون آدمیت این نوشتار را بخواند ، فوراً در مقام پنهان کاری برآمده و اعلام خواهد کرد که تورج امینی کذاب ، مفتری و خیالباف است و من (فریدون آدمیت) همیشه شخصی لائیک بوده و حرف هایم بر اساس شواهد تاریخی بیان شده است. اما او باید بداند که برای آدم لائیک ، اعتقاد اشخاص علی السویه است و رجحان یکی بر دیگری آن هم بدون ذکر شواهد تاریخی و صرفاً از روی افترا ، نشان از دل بستگی پنهان به آیین رجحان داده شده دارد. عجب آن که شواهد دیگر از نوشته های خود آدمیت نشان می دهد که او با موضوع بهایان و آثار رهبران بهایی کاملاً مغرضانه برخورد کرده است.

یک شاهد که مرا کفایت و غرض ورزی آدمیت را نیز برملا می کند ، آن چیزی است که در کتاب اندیشه های اقتصادی و سیاسی منتشر نشده در دوران قاجار (تألیف مشترک آدمیت و هما ناطق) به دست می آوریم.



در آن جا فریدون آدمیت بدون این که بداند رساله ای به نام "مدنیّه" از عبدالبها را تشریح می کند ، به تعریف و تمجید از آن پرداخته و موادی از درون آن را در اختیار خواننده گذاشته و در پایان نیز با نقل جملاتی از آن کتاب ، اعلام کرده که نویسنده رساله حامل پیام بدیعی است.(۵) بدون شک هر خواننده خوش ذوقی با دانستن این موضوع ، فوراً از خود خواهد پرسید که اگر نوشته های عبدالبها سراسر خرافات است ، پس این که فریدون آدمیت (اگر تصور کنیم حتی ندانسته) از رساله مدنیّه به نیکی یاد کرده ، معلوم می شود که او همه نوشته های عبدالبها را نخوانده و کسی که تمام نوشته های عبدالبها را نخوانده ، چگونه به خود اجازه می دهد که در باره همه آثار او اظهار نظر کند ، آن هم به صورت منفی ، چنان مطمئن و غرض آلوده؟! این داستان حتی معلوم می کند که متأسفانه فریدون آدمیت که به عنوان بزرگترین محقق تاریخ معاصر شناخته شده ، برای تحقیق در باره آیین بهایی (اگر تحقیقی هم کرده باشد) ، مطلقاً به بهاییان رجوع نکرده است! چه اگر او واقعا می خواست بفهمد که نسبت بهاییان با جریان های روشنفکری در ایران منفی یا مثبت بوده ، باید از بهاییان درخواست کتاب می کرد و اگر این کار را کرده بود ، به یقین نخستین کتابی که بهاییان در کف او می نهادند ، همان رساله مدنیّه بود که او به تمجید از آن پرداخته است.

دشمنی آدمیت با بهاییان و خصوصاً با بهاءالله بسیار ذاتی تر از آن است که آدمیت به مفاد مندرج در نوشته های آیین بهایی توجه کرده باشد. آیا آدمیت واقعا تمام نوشته های بهاءالله را خوانده و به این نتیجه رسیده که سراسر آنها خرافات بوده است؟ جواب این سؤال از دو جنبه ، کاملاً منفی است. او نه آثار بهاءالله را خوانده و نه اصلاً خواسته است که بخواند. شواهد داعیه من بسیار فراوان است و دیگر از تفصیل این موضوع باید گذشت که در دوره ای که ناصرالدین شاه بر ایران حکومت می کرد ، اگر تعالیم و پیشنهادات بهاءالله همچون: تساوی حقوق اجتماعی مردان و زنان ، نفی مرجعیت روحانی و ایجاد تشکیلات انتخابی درون دینی و برون دینی ، نفی حکم نجاست پیروان ادیان سایر و تأکید به معاشرت با آنان ، لزوم زبان و خط بین المللی ، تعدیل معیشت اقتصادی ، صلح عمومی و جهان بدون جنگ ، شورای حکومت بین المللی ، ارتش بین المللی ، ادغام حکومت مشروطه و جمهوری برای اداره کشورها و خرافات بود ، چه سخن قابل تأملی نه فقط در ایران زمان قاجار که حتی دوره پهلوی گفته شده است؟ تنها بهانه ای که به خوشبینانه ترین شکل می توان آورد ، این است که فریدون آدمیت از مطالعه مستقیم آثار رهبران بهایی بی بهره بوده و در این صورت ، آن اظهار نظر سخیف و بی مأخذ به چه معنا می تواند باشد؟! وقتی آدمیت در باره اعلامیه حقوق بشر در سال ۱۷۸۹ و تصویب آن در پارلمان فرانسه سخن می گوید ، می نویسد:

" اعلامیه ۱۷۸۹ به رغم همه انتقادات از مهم ترین اسناد تاریخ مدنیت است. تأثیرش انقلابی و جهان شمول بود. در همه حرکت های ضد دولت مطلقه و نهضت های آزادی و استقلال سده نوزدهم ، تأثیر مستقیم گذارد. اثرش در اعلام برابری حقوق زن و مرد و همچنین در الغای بنیاد کهن بردگی ، انکار ناپذیر است ".(۶)



حتی اگر نخواهیم بپذیریم که بهاءالله بدون برخورد و آشنایی با قوانین فرانسه ، تمام نکات مثبت این منشور انسانی و حقوقی را در دوره ناصری پیشنهاد کرد ، باز نمی توانیم منکر آن بشویم که آدمیت در برخورد با آیین بهایی تعصب بی معنی به خرج داده است. اگر آیین بهایی از جنبش حقوقی فرانسه هم تأثیر گرفته بود ، حداقل می بایست مشمول تمجیدی می شد که آدمیت در جملات فوق آورده ، پس چرا آدمیت تمام آیین بهایی را خرافات می خواند؟ به سادگی می توان فهمید که مخالفت او با آیین بهایی گر چه ظاهرا رنگی علمی و پرطمطراق دارد ، اما از منطق علمی و حقیقت تاریخی به دور مانده و حکایت از کینه ای عمیق در سینه او می کند ، کینه ای که از پدر به ارث برده است.

پر واضح است که در این صورت ، برای حذف بهاءالله و بایکوت بهایان باید کارهایی کرد. مثلا باید پای کسانی دیگر را در روشنفکری ایرانی به میان آورد. آدمیت بر همین اساس چهره هایی چون ملکم خان ارمنی که کارنامه اجتماعی اش چندان خوش رنگ نیست ، سید جمال الدین اسدآبادی بی دین و خودخواه که به دنبال موقعیت و منافع شخصی اش بود ، میرزا آقاخان کرمانی ازلی که تنها بلد بود مبارزه کند و متناقض بر هم بیافد ، طالبوف که حتی برای کارهای معمولی اش استخاره می کرد ، آخوند زاده بی منطق که هنرش وراجی در باب تغییر الفبا بود و و همه کسانی را که تنها و تنها گاهی منتقدان خوبی بودند و از داشتن تئوری ساختاری به کلی بی بهره ، برکشید و چنان وسیع و گسترده از تمام مواد موجود در ایران بهره برد که همه اذهان را تسخیر کرد. این کاری است که آدمیت وجهه همت خویش قرار داد و در دوره خود که بهایان هیچگاه مجال سخنوری و ایجاد مطبوعات نداشتند ، به خوبی نیز از پس این کار برآمد. دشمنی ذاتی با بهاءالله که در تربیت خانواده آدمیت به وجود آمد ، او را بر آن داشت تا داستان روشنفکری ایرانی را مثله کند و قسمت عمده آن را نیز با همان پرده پوشی های آگاهانه ، در دامان ازلیان بگذارد و نسبت دینی را نیز از آن ازلیان بزدايد.

در این که ازلیان در به ثمر رساندن مشروطه نیم بند آن هم از نوع ایرانی اش ، نقش داشته اند شکی نیست و نه تنها مقالات من در این باب منتشر شده ، بلکه من خود از نخستین کسانی هستم که این بحث را بی پرده و بدون پنهان کاری مطرح ساخته ام. اما روش و نتیجه من کاملا با روش و نتیجه وارونه آدمیت متفاوت است. من مجامله و پرده پوشی تاریخی را روا نمی دارم و شاید در مواردی نوشتن را بر نوشتن ترجیح دهم ، اما زمانی که می نگارم ، با حقیقت بازی نمی کنم و آن چه را که حقیقت می پندارم بر صفحه کاغذ می آورم. اما آدمیت و امثال او که در ایران و خارج از ایران بسیارند ، با حقیقت بازی کرده و می کنند و آن را به نحوی که خود می خواهند یا سود بیشتری در پی دارد ، ارائه می نمایند. تاریخ ها و تحلیل هایی که توده ای ها در این ۶۰ سال نوشته اند ، بهترین شاهدهی است که داعیه مرا اثبات می کند. پر واضح است که در این نوع نگاشتن ها پرده پوشی ، غرض ورزی ، کتمان حقیقت ، وارونه نویسی و از ابزار اصلی کار است. به قول خود آدمیت:

" مورخانی که روح تاریخ و زمان را درک نمی کنند ، می کوشند هر واقعه ای را به صورتی کج و کوله درآورند ، مگر در قالب ایدئولوژی ورشکسته خویش بگنجانند "(۷)



بر همین اساس است که من برای اثبات دعاوی خود ، در این نوشتار نیم نگاهی به کتاب "اندیشه های میرزا آقاخان کرمانی" می اندازم تا نشان دهم که قالب ایدئولوژی ورشکسته آدمیت چیست و هویت تاریخ نگاری او چه پیوندی ازهم ناگسستنی با جامعه ازلی دوره قاجار و پهلوی داشته است. در این صورت است که شاید بتوان با تلاش روزافزون و طاقت فرسا ، تاریخ نگاری ایرانی را از چاه ویلی که امثال آدمیت فراهم ساخته و حقیقت را به دورن آن انداخته اند ، بیرون آورد. با روشی که شرحش را می آورم ، مورخانی این چنین توانستند سالهای سال در بازار یک جانبه تاریخ نویسی ایران ، آثار خود را عرضه کنند و از سخن گفتن دیگران جلوگیری نمایند ، تو گویی که دیگر هیچ کالایی در بین نبوده است.

آدمیت در کتاب اندیشه های میرزا آقاخان در صدد آن است که رنگ و بوی آقاخان را در تاریخ روشنفکری جاودانه کند. بنابراین تمام سعی و هم و غم خود را گذاشته تا با به فراز آوردن آقاخان ، هویتی بی بدیل به او بدهد. جملات او در مقدمه آن کتاب معلوم می کند که خواننده باید در پی آشنایی و رفاقت دائم با چه کسی باشد:

" میرزا آقاخان کرمانی از نادره های زمان خود بود و در سیر افکار مقام بزرگی دارد. خودش مهجور مانده و مقامش ناشناخته است [...] از پیشروان حکمت جدید در ایران است [...] اولین کسی است که علم الاجتماع و فلسفه مدنیت را عنوان کرد [...] بنیانگذار فلسفه تاریخ ایران است و ویرانگر سنت های تاریخ نگاری [...] تواناترین نویسنده اجتماعی سده گذشته است [...] بزرگترین اندیشه گر ناسیونالیسم است ، منادی اخذ دانش و بنیادهای مدنی اروپایی ، نقاد استعمارگری ، هاتف مذهب انسان دوستی ، نماینده نحله اجتماعی و متفکر انقلابی پیش از مشروطیت هموست ". (۸)

اما ما اکثرا می دانیم که آقاخان کرمانی ازلی بود و این سؤال برای ما پیش می آید که چگونه آدمیت چنین اوصافی را می تواند در دامان یک بابی/ ازلی بگذارد؟ میرزا عبدالحسین بردسیری کرمانی که به واسطه اسم مستعارش در روزنامه اختر ، به آقاخان کرمانی مشهور شده است ، در آیین و تفکر ازلی پرورش یافت و سپس همراه با شیخ احمد روحی که از دیگر ازلیان کرمانی بود (و پدرش ، ملا جعفر ، از زمره صنایع ازلیه کرمان به شمار می رفت) در اوایل دهه ۱۳۰۰ق. از خیر کشور ایران گذشتند و به پایتخت امپراطوری عثمانی هجرت کردند. چنان که خود آدمیت نیز نوشته ، آن دو یار شفیق پس از یکی دو ماه توقف در استانبول ، به قبرس شتافتند و دو دختر یحیی ازل را به حباله نکاح خود درآوردند. (۹)



می توان گفت که اگر آن دو دوست کرمانی در اعتقاد ازلی محکم و استوار نبودند و سابقه ای محکم در روابط خود با رهبر ازلیان نداشتند ، یحیی ازلی به هیچ وجه دو دختر خود را به آنان نکاح نمی نمود و حتی می توان این شبهه را به وجود آورد که آن دو نفر اصولاً برای ازدواج با دختران ازلی از ایران خارج شدند و از طریق استانبول به قبرس رفتند تا بتوانند به مراد خود برسند و گر نه ، اگر آنان را با ازلی آشنایی و ارتباطی نبود ، چگونه آن ازدواج بدین سرعت انجام گرفت؟

زمانی که آدمیت تصمیم گرفت تا در اثر تلقینات خانوادگی با آیین بهایی خصومت بورزد و با تاریخ نگاری اش آن را حذف نماید و یا به حاشیه براند ، مهره ها و موضوعات خاصی را برای نگارش تاریخی انتخاب نمود که در آن میان ، آقاخان کرمانی بهترین و گزیده ترین مهره بود. مقدماتی چیده شد و بالاخره در سال ۱۳۴۵ کتاب مزبور به بازار نشر وارد گشت. اما ازلی بودن آقاخان چنان واضح و رو بود که هیچ کس نمی توانست نسبت او را با آیین ازلی منکر شود. پس چه کار می شد کرد که بالاخره آقاخان مطرح گردد؟ تنها چاره برای آدمیت این بود که برای آقاخان مراحل اعتقادی بتراشد و با "روش تقیه" از او دین زدایی کند:

" شیفتگی به تاریخ ایران باستان ، بستگی به آیین زردشت ، علاقه به حکمت و عرفان ، عصیان علیه تعصب روحانی و گرایش اولیه اش به اصول کیش باب ، همه زاده محیط پرورش اصلی و عکس العملش بود در برخورد با اجتماع ". (۱۰)

" در همان مرحله نخستین که به اصطلاح ازلی بوده ، آزاد اندیشی خود را از دست نداده و استقلال فکرش را حفظ کرده است. از هیچ کس کورکورانه پیروی نمی کند ، فقط در مطالعه و تحلیل تطبیقی نحله های مختلف دینی ، فلسفه بیان را مترقی تر می شمارد. باری آن چه مربوط به بحث ما می باشد تحول اساسی است که در افکار دینی میرزا آقاخان رخ داد. در این مرحله ذهنش را از هر قیدی آزاد ساخت مگر از قید عقل. دیدیم که همه مذاهب را بر اساس برهان فلسفی و حکمت تعقلی مورد نقد و سنجش قرار داد و هر گونه اعتقادی را از دم تیغ عقل گذرانید ". (۱۱)

حتی آدمیت برای این که پروسه دین زدایی اش به خوبی جواب بدهد ، وقتی می خواست در ابتدای سخن از اعقاب آقاخان بگوید ، تأکید و کوشش زیادی ترتیب داد که اسلاف آقاخان را از متصوفه اهل حق معرفی کند. (۱۲) دلیل این کار نیز واضح است ، آدمیت در صدد بود بعداً بر اساس سلسله مطالب خودبافته ، چنین وارونه گویی را پیشه نماید:



" مدت قریب ۱۰ سال اقامت میرزا آقاخان در عثمانی ، دوره جدید تحول فکری او است. پیش از آن شخصیت علمی اش صرفا پرداخته فرهنگ فارسی و اسلامی بود ، اما زمینه تحول ذهنی او آماده. چون در منطق و حکمت مطالعات وسیع داشت ، گرایش فکری او عقلی بود و چون در خانواده عرفان و میان اهل تصوف پرورش یافته ، وارث آزاد فکری [...] و چون عقاید تشیع گرفتار جمود روحانی گردیده بود ، زمانی به بایبگری گرایید که به یک معنی عصیانی بود علیه سختگیری و تعصب ؛ هر چند بعدا مشتی خرافات بر توده خرافات افزود ." (۱۳)

بایبید با هم متن های آدمیت را بکاویم ، زیرا به وضوح در این متون می توان بازی با کلمات و مهم تر از آن بازی با حقیقت را مشاهده کرد. اولاً: آن چیزی که تحول فکری آقاخان را دامن زد و باعث شد تا به فرهنگ پیشینیان پشت کند ، آیین بابی بود. دلیل آن که ، اگر فلسفه و عرفان که دو نوع متنافر و نامتجانس در تاریخ اندیشه اند ، در این زمینه اثر گذار بودند ، بسیاری دیگر نیز باید پیش از ظهور آیین بابی پی به پوچ بودن فرهنگ اجتماعی می بردند و فعالیتی صورت می دادند. اما چه شد که خیل متفکران ایرانی که آدمیت از آنان نام می برد ، همه پس از ظهور سید باب به وجود آمدند و ناگهان با گذراندن مدت زمانی کوتاه در کلاس درس های فقه و اصول و یا خوردن یک چایی با اهل تصوف ، دانستند که ایراد کار کجا است؟ جالب تر از این ، مطالبی است که آدمیت پس از این متن می نویسد و به نقل از مقاله ای که آقای محمد خان بهادر نوشته (۱۴)، می آورد که میرزا آقاخان پیش از رفتن به استانبول در مشهد با شیخ الرییس ملاقات نمود و با او در باب عقاید دینی و فلسفی بحث کرد:

" میرزا آقاخان قرآن را قسمی تفسیر و آیات را بیان می نمود گویی از اصحاب نبی بوده و تفسیر را از حضرت امیرمؤمنان فرا گرفته است. احادیث و سنت را به سان متبحری سنی یا امام شافعی و ابوحنیفه توضیح کردی. مذاهب شیعه را به نوعی بیان می نمود که از تلامذه حضرت صادق بوده ، مذاهب فرق شیعی و بابی و دیگران را به سان واضعین اصلی آنها می دانست و بسط سخن در نکات و مشکلات آنها می نمود ." (۱۵)



عجب ، یعنی آدمیت نفهمید که بهادر ازلی و شیخ الرییس بهایی فریاد می زنند که آقاخان در ظل فهمی که از آیین بابی به دست آورده بود ، قرآن را بهتر از مسلمانان و آیین بابی را همچون واضع آن می فهمید و بیان می کرد!

ثانیا: آدمیت در آبی که گل آلود کرده است می خواهد جمله ای هم علیه بهایان بنویسد ، پس چنان که خواندیم ، چاره ای ندارد که بنویسد آیین بابی در ادامه خود به خرافات اضافه نموده است! اگر منظور آدمیت از این جمله تبدیل آیین بابی به آیین بهایی نیست ، پس باید بتواند این تناقض را رفع کند که چگونه از دل خرافاتی که سید باب طی ۶ سال درست کرد ، ۲۵ سال بعد ، آقاخان کرمانی چنان پهلوان میدانی شد که توانست با شیخ الرییس (که خودش عالم نحری بود) بر سر مذاهب و خصوصا آیین بابی و بهایی بحث و مذاکره کند و به قول شیخ الرییس "مانند نهنگ ، امواج ادله و براهین را مغلوب آرا و معلومات خود" بسازد؟! کتاب اندیشه های میرزا آقاخان کرمانی ، کتاب تناقض ، غرض ورزی و سیاهکاری است و مبنای این سیاهکاری نیز تجاهر و وارونه گویی در اعتقاد دینی و رفتار اجتماعی آقاخان است. خواننده این نوشتار ممکن است با توجه به آن اظهاری که آدمیت در تغییر اعتقاد آقاخان به دست داد ، از تعجب انگشت خود را بگذرد اگر بداند که در همین کتاب اندیشه های آقاخان ، نامه ای از مشارالیه به شوهر خواهرش درج شده که در تاریخ جمادی الاول ۱۳۱۲ (حدودا چند ماه پیش از آن که دستگیر شوند و به طرابوزان فرستاده شوند) تحریر شده است. در آن نامه آقاخان به صراحت به شوهر خواهرش می گوید که دو کتاب هشت بهشت و حکمت نظری را که در "امر جدید" تألیف شده ، بگیرد و به دقت ملاحظه نماید ، زیرا مطالب نافع در آنها بسیار است! (۱۶) به عبارت دیگر آقاخان در روزهای پایانی عمرش ، هنوز در پی اثبات آیین بابی/ ازلی بود و به عبارت بهتر ، آدمیت برای خلاصی خودش از دست ارتباط وثیق آقاخان با آیین ازلی ، یک تئوری من درآوردی به خورد تاریخ ایران داده که متأسفانه به دلیل ناآشنایی و نادانی عموم ایرانیان از تاریخ آیین های بابی و بهایی ، مورد قبول مورخان نیز قرار گرفته است.

اما نباید گول بخوریم ، دین زدایی از آقاخان به دلیل مخالفت آدمیت با آیین ازلی نیست ، بلکه چنان که در آغاز بحث آوردم ، او مدافع تمام عیار ازلیانی است که در تاریخ معاصر نقش بازی کرده اند. آدمیت در خانواده ای ازلی بزرگ شده است و اگر تصور کنیم که خودش هم هیچ اعتقادی به آیین بابی یا ازلی نداشته باشد ، اما ظاهرا خود را موظف دانسته است از هویت پدرش (عباس قلی خان) دفاع کند و چگونه در ایران با این وضعی که بر فرهنگ ایرانی حاکم است ، کسی می تواند بگوید که پدر من ازلی بوده است! دین زدایی از پدر و دار و دسته جامع آدمیت و فعالان ازلی می تواند این بار سنگین را از دوش تاریخ نگاری آدمیت بردارد و هر چه دل تنگش خواست بگوید. به اعتقاد من حتی اگر او هدفش پنهان کردن حقیقت بود (مانند آن چه که یحیی دولت آبادی ، مجد الاسلام ، مهدی ملک زاده و کردند) ، تاریخ نگاری ایرانی چنان ضربه ای نمی خورد که او در صدد وارونه گویی از حقیقت برآمده است.

نکته در این است که آدمیت تصویری از آیین بابی و ازلی حاصل کرده بود و باید از این تصور دفاع می کرد. آن تصور چه بود؟ در ابتدای نوشتار با ارائه شاهی از نوشته های آدمیت نشان دادم که او ظهور آیین بابی را اتفاق مثبت می داند ، اما ادامه اش را که به آیین بهایی رسیده روا نمی شمارد و خرافات می پندارد ، اما



در عین حال به صراحت از روند فکری و فعالیت ازلیان تمجید می کند. آیا ازلیان چه پروسه ای را طی کرده بودند که او این گونه در صدد برآمده است تا داستان سرایی نماید؟ با هم مرور کنیم:

۱. از یک طرف مبارزه با وضع و فرهنگ اسلامی و از طرف دیگر مبارزه با آیین بهایی مهم ترین کارها و اهداف ازلیان بود.

۲. آنان در ظاهر به آیین بابی پشت کردند تا بتوانند مبارزه کنند.

۳. برای مبارزه با اسلام گاهی به تاریخ اسلام حمله کردند و زمانی به فرهنگ و موقعیت اسلامی و حتی گاهی در نقش ملحدان ، علیه دین نیز نگاشتند و در ظاهر نشان دادند که عقلگرا یا پیرو فلسفه مادی هستند.

۴. برای مبارزه با بهاییان هم اسلام نمایی کردند و هم علیه دین نگاشتند و حتی مواقعی لازم شد که علیه آیین بابی نیز بنویسند تا بهاییان که به عنوان بابی معروف بودند ، مورد حمله واقع شده و منکوب شوند.

این چنین مجموعه متناقضی است که آدمیت طابق النعل آقاخان برای مبارزه با آیین های اسلام و بهایی پی گرفته و برای دفاع از هویت خانوادگی و به خاطر آن که بتواند ملغمه های خود را بقبولاند ، دست به تحلیل تاریخ زده است!

مورخان ازلی که دوره قاجار را پر کرده بودند و اکثرا در لباس علما می زیستند ، به سبک خود تاریخ نوشتند و طبیعتا اسلام نمایی نیز از لوازم کارشان بود ، اما باید توجه کنیم که آن روحانی نمایان ، هم خود را بر تغییر چهره اسلام نهادند و با ارائه تفسیرهای جدید از اسلام و با استفاده از کلمات عدل ، عدالتخانه ، مشورت و ... ، راهی برای ایجاد حکومت پارلمانی در میان صنف علما گشودند. اما ازلیان همه در لباس روحانیت اسلام نبودند ، بلکه اشخاص کلاهی آن طایفه نیز روش های خود را داشتند که مهم ترین آن روش ها ، گفتن سخنان ضد دینی از طرفی و از طرف دیگر دین زدایی از شخصیت های مطرح بود. در واقع حرکتی که پس از دهه های طولانی ، امروز به تمایل به سکولاریسم در جامعه ایرانی منجر شده ، حاصل فعالیت روشن اندیشان کلاهی ازلی دوره قاجار و پهلوی است.

در این پروسه است که آدمیت باید آقاخان را پیرو "فلسفه مادی و اصالت طبیعت" بکند و طی فصلی که در کتاب اندیشه های میرزا آقاخان به این موضوع اختصاص داده ، هزاران جمله بی ربط و با ربط را از میان کتاب های آقاخان پیدا کرده و به هم بچسباند تا نشان دهد که آقاخان کرمانی اگر هم ازلی بود ، اما آزاد اندیش بود و بالاخره هم در آخرین مرحله اعتقادی ، خود را از قید دین و مذهب رها کرد. نخستین مدلول این سخن آن است که ازلیگری در دامان خود می تواند افراد آزاد اندیش بپرورد که بتوانند قید دین را بزنند و این خاصیت فقط در آیین ازلی است و نه آیین بهایی که سراسر خرافات است!

نکته باریکتر ز مو این که منابع آدمیت در تحلیل و توضیح اعتقادات آقاخان در فصل "فلسفه مادی و اصالت طبیعت" ، ۵ کتابی است که آقاخان در استانبول نوشته است: "تکوین و تشریح" ، "حکمت نظری" ، "هشت بهشت" ، "صدخطابه" و "سه مکتوب" و جالب آن که سه کتاب نخست در اثبات و تشریح آیین بابی/ ازلی و دو کتاب دیگر (با توصیفات که آدمیت ارائه نموده و من خود متأسفانه اصل آنها را ندیده ام) کتاب هایی در نقد دین و فرهنگ دینی من کل حیث است. با این وصف اولین تناقضی که دامان آدمیت را می گیرد این



است که او چگونه می تواند و به خود اجازه می دهد که ۸۰ درصد مطالب خود را از سه کتابی که آقاخان در تأیید آیین بابی نوشته استفاده کند تا نشان بدهد که آقاخان پیرو اصالت طبیعت و فلسفه مادی بوده است! و از این عجیب تر آن که آدمیت چنان که آوردم ، برای آقاخان مراحل اعتقادی تراشیده است ، بنابراین اگر به فرض غلط هم ، تصور نماییم که آقاخان در اواخر عمرش بی دین شد ، باید آخرین نوشته های آقاخان مورد استفاده قرار بگیرد و نه ملغمه ای چون آش درهم جوش و از هر گوشه ای سخنی!

به فرض آن که سیستم حرکت و مبارزه آقاخان را در نوشتن مطالب ضد دین نفهمیم و قبول کنیم که او زمانی از دین برگشته است ، آیا مضحک نخواهد بود اگر بدانیم که بنا به نوشته شیخ محمود افضل الملک کرمانی ، او یک ماه قبل از انتقالش به طرابوزان به تکمیل کتاب هشت بهشت مشغول بوده است؟! (۱۷) و در این صورت اگر بخواهیم بی دین شدن آقاخان را هم به این داستان اضافه نماییم ، باید بپذیریم که آقاخان اول ازلی بود ، بعد بی دین شد و سپس دوباره ازلی گشت! جای تعجب این جا است که فریدون آدمیت برای اثبات تئوری خودساخته اش اصلا کاری به این همه تناقض نداشت و باید از لا به لای کتاب های آقاخان جملاتی را پیدا می نمود ، حرفش را جنبه علمی می داد و وانمود می کرد که نگاهی به همه آثار آقاخان داشته و او را من کل حیث سنجیده است!

تازه وقتی دقیق بشویم می فهمیم که آدمیت کلک های علمی دیگری هم زده است. مثلا آقاخان وقتی می گوید همه چیز باید با عقل سنجیده شود ، این بدان معنا نخواهد بود که او دین را نفی می کند ، بلکه باید بدانیم که او با گفتن این نوع جملات در پی اثبات این نکته است که آیین بابی کاملا مطابق با فطرت بشری و حقیقت اشیاء ، به ظهور پیوسته و می توان حقانیت آن را با استدلالات عقلی ثابت نمود. به هیچ روی نمی توان از جمله هایی که آدمیت سر و ته آن را زده و زورچپان تئوری اش کرده ، به حقیقت اعتقاد آقاخان پی برد ، مگر آن که خواننده مثلا کتاب هشت را دست بگیرد و خود ببیند که او در باره آیین بابی چه بر صفحه کاغذ آورده است:

" و این شریعت پاک را خصایصی چند است که آن را از دیگر شرایع ممتاز می دارد و بر همه تفضیل و ترجیح می دهد: نخست از خصایص این که احکام این شریعت بالذات لازم و ملزوم اشیاء است [...] چهارم از خصایص این که این شریعت همه را از نقطه مبادی شروع می کند و از مقدمات و اسباب اولیه و علل ذاتیه بر مطالب و نتایج وارد می شود و هر چیزی را از مبدء اصلاح می کند [...] همه علوم نظریه و عملیه در طی اعمال این شریعت مندرج است و در این جا علم و عمل عین یکدیگرند [...] احکام آن فیلسوفانه و منطقی است که هر صاحب وجدان مستقیم ، فوراً اذعان می کند چه در واقع این احکام را عین فلسفه و نقطه حکمت می بیند ." (۱۸)



و در صورت دانستن موضع و نحوه عملکرد آقاخان آیا مضحک نخواهد بود اگر بدانیم که آدمیت با نقل جملاتی از کتاب حکمت نظری (که در اثبات و تشریح آیین بابی نوشته شده) ، بگوید که وجهه نظر آقاخان "همه جا مادی است!" (۱۹)

حتی می توانم بگویم مورخان ایرانی خود را به کوچه علی چپ زده و یا نفهمیده اند که آقاخان اگر در کتاب های صد خطابه و سه مکتوب به دین حمله کرده است ، به این خاطر بوده که ذهن مسلمانان متعصب را مشوش کند ، به آنها بگوید که آیینشان مطابق با عقل و منطق نیست و بالاخره جامعه اسلامی را دچار شکاف نماید. درک این عمل تنها در زمانی به دست می آید که ساز و کار حرکت و مبارزه آقاخان را بدانیم و بشناسیم. آقاخان بر اساس ذهنیت مخاطبش سخن می گفت و تمام هدفش این بود که مبارزه کند و پر واضح است در سیستمی که مبارزه کردن هدف باشد ، تناقض نخستین پله است. آن جایی که او به دین حمله کرده ، لازم بوده است تا با مخاطب آن گونه برخورد شود و جایی دیگر که او به بهاییان ، استعمار ، قاجار و و حتی بابیان تاخته ، الزامی برای مبارزه او بوده و هیچ منطق تئوریک در پشت آن قرار نداشته است.

مثلا آقاخان یکی از کارهایی که برای مبارزه با اسلام به ذهنش می رسید این بود که زبان عربی را به باد انتقاد بگیرد ، ناسیونالیزم ایرانی را برکشد و تاریخ پیش از اسلام را به طرز بی معنایی بزرگ کند. آیا منطقا تمام این پروسه نبایست به این ختم می شد که در زندگی آقاخان زبان پارسی سره به جای زبان عربی قد علم می کرد و جایگزین می شد؟ آقاخان در حرف هایی که می زد اگر واقعا صادق می بود ، منطقی این بود که در این راه عربی را از زندگی خود حذف کرده و همانند شاگرد خلفش ، احمد کسروی (که حداقل ، نوعی از صداقت را در کارنامه اجتماعی اش می توان یافت) عربی را به کناری می نهاد. اما آقاخان نمی توانست چنین کند ، چون اولاً مبارزه می کرد تا فقط اسلام را خراب کند و اصلا دغدغه اش زبان عربی نبود و ثانياً آیین بابی/ ازلی خودش نیز پیوندی ناگسستنی با زبان عربی داشت.

حالا فریدون آدمیت به این تناقض نمی تواند جواب بگوید که آیا چگونه می توان با بزرگ کردن تاریخ پیش از اسلام ، با زبان اسلام مبارزه کرد ولی در عین حال متناقض رفتار نمود و مثلا در همان ابتدای کتاب هشت بهشت با انشایی مغلق ، چنین مطالبی نوشت که چند کلمه فارسی به زور در آن بتوان تشخیص داد؟:

" شریعت بیان ترتیب منظم و مقرر است در حوادث کونیه که خداوند سبحانه مدار ترقی عالم اجسام را بر آن نهاده و آدمی را به سعادت جاوید و کمال حقیقی و نجات اصلی رهبری می نماید. زیرا که به طرز بدیع از عالم ابداع به عرصه اختراع نازل شده و منتقل می کند عالم اجسام و اکوان را از افق غلظت و کثافت ماده به صقع جوهریت و لطافت صرفه و تبدیل می کند ارض هیولیات را به عرصه مجردات و اجسام دنیویه عرضیه را به ارواح جوهریه اخرویه [...]". (۲۰)



در این جا است که اگر بخواهیم بفهمیم آدمیت چگونه وارونه گویی کرده و تناقضات آقاخان را پنهان نموده ، باید برویم و ببینیم در کتاب اندیشه های آقاخان ، چه گزینشی از کتاب سه مکتوب در این باره آمده است:

" موضوع بسیار مهمی را [در اندیشه های آقاخان] نگفتیم و آن مسأله خط و الفبا و تعلیمات است؛ زمانی خط پارسی در کمال روشنی با حروف مقطع و از چپ به راست نوشته می شد و اعراب نیز جزو کلمات بود و جای اشتباه حرف و کلمه ای به حرف و کلمه دیگر نبود. با قبول الفبای عربی حروف مقطع فارسی مبدل به حروف چسبیده شد ، اعراب را برداشتند و به زیر و زیر حروف گذاشتند [...] بعلاوه زبان ساده و شیرین پهلوی با استیلای زبان عربی مهجور ماند و در عوض ، لغت های غلیظ و غلبه و عبارت های معما و لغز تازی جای آن را گرفت. معیار و مایه افتخار و شهرت نویسندگان این شد که سطری از نوشته های آنان را هیچ محققى بدون زحمت و قرینه خارجی نفهمد [...] میرزا آقاخان در سرتاسر گفتارش به احوال زمان خود توجه دارد. بنیادهای مدنی و مأنوسات ذهنی اجتماع را یکسره کهنه و فاسد و مفسد می شناسد ؛ معتقد است باید آنها را برانداخت و شالوده ای نو برپا ساخت. ویرانگری است زیرک و توانا و خودش می داند چه می خواهد ". (۲۱)

بزرگ ساختن آقاخان کرمانی برای تاریخ معاصر ایران به این دلیل است که آدمیت نیز می خواهد مبارزه کند: با مسلمانان و با بهاییان. بنابراین برای این کار در جامعه ایران که مسلمانان حکم اکثریت قاطع داشته و دارند و بهاییان نیز در حال مطرح شدن بودند ، باید روش هایی به کار می رفت. اگر آقاخان برای رسیدن به این هدف ، متناقض بر هم می بافت ؛ آدمیت برای رسیدن به آن هدف ، باید تناقضات آقاخان را کتمان می کرد و چنان که آوردم بهترین راه گزینش تک جملات از لابه لای متونی بود که آقاخان اصلا به قصد دیگری می نوشت. شاهی به دست می دهم و سخن را به پایان می برم که اگر بخواهم دانه به دانه مغالطات و وارونه گویی های آدمیت را عرضه کنم ، باید چند جلد کتاب بنگارم.

آدمیت زمانی که می خواست به زور آقاخان را فارغ از دین بسازد و او را عقلگرا و علمگرا جلوه دهد ، مثلا در باره اظهارات آقاخان و ارتباط آنها با نظرات داروین از کتاب هشت بهشت چنین شاهد آورد:

" پیدایش و خلقت آدمی نیز مشمول همان قانون تبدل انواع است و در مرحله فاصل بین جانوران و انسان انواعی شناخته شده مانند ماموت و اصناف اوران اوتان و یام یام



که دو نوع از بوزینه قریب به افق انسان هستند. بنابراین نه تنها می توان انسان را نوعی از حیوان شمرد بلکه باید گفت [...] ". (۲۲)

اما وقتی به کتاب هشت بهشت رجوع می کنیم ، می بینیم که جمله انتخاب شده در متن فوق ، مربوط به تئوری داروین نیست و موضوع بحث آقاخان اصلا چیز دیگری است و هیچ گونه ارتباطی با آن چه که آدمیت در پی نشان دادن آن است ؛ ندارد. تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل که اگر کسی صداقتی در کارش باشد ، چنان بی پروا قصه بر هم نمی بافتد و تحلیل های من درآوردی درست نمی کند:

" [...] [عبارة اخرى هر فردی از افراد آن مدینه چنان در عالم توحید مستغرق شود که هیأت حاضره خود را فدای هیأت سائره خواهند و امور جزیه شخصی را در راه منافع نوعیه کلیه فدا کند تا مقام جزئیت به کلیت و شخصیت به نوعیت مبدل آید و قوت هر فرد مساوی تمام قوای افراد شود. در این صورت آن مدینه فاضله افلاطونیه که مطلوب افنده عالییه مشتاقین و مقصود نفوس و الهه عشاق الهی است ، تشکیل یابد و حسن معنی اتحاد و اتفاق از ابده بدیهیات و اولیاتی است که همه حیوانات این معنی را حس نموده و پی به محاسن و منافع اتفاق برده اند و هر طایفه از حیوان که در میان آنها شیطان داخل شد ، مخاصمت و مخالفت در بین ایشان تکون یافته ، نوع آن حیوان منقرض شد یا قریب به انقراض رسید مانند ماموت و طوایف اوران اوتان و یام یام که دو طایفه از بوزینه قریب به افق انسان اند و هم چنین حال در بنی نوع انسان ، آنان که معنی اتحاد و مودت را درک نکرده و بقای خود را در فنای دیگری می پندارد ، آن چنان نامردم را نسناس و دیو باید گفتن [...] ". (۲۲)

۱. مددپور ، محمد ؛ سیر تفکر معاصر در ایران ؛ کتاب پنجم ؛ مؤسسه فرهنگی منادی تربیت ؛ چاپ دوم ؛ تابستان ۱۳۷۹
۲. حقدار ، علی اصغر ؛ فریدون آدمیت و تاریخ مدرنیته در عصر مشروطیت ؛ انتشارات کویر ؛ چاپ دوم ؛ ۱۳۸۳
۳. آدمیت ، فریدون ؛ اندیشه های میرزا آقاخان کرمانی ؛ انتشارات پیام ؛ چاپ دوم ؛ ۱۳۵۷ ؛ ص ۱۴۶
۴. آدمیت ، فریدون ؛ امیرکبیر و ایران ؛ انتشارات خوارزمی ؛ چاپ پنجم ؛ ۲۵۳۵ شاهنشاهی ؛ ص ۴۵۷
۵. فریدون آدمیت و هما ناطق ، افکار اجتماعی - سیاسی - اقتصادی در آثار منتشر نشده دوران قاجار ، نشر آگاه ، ۱۳۵۶ ، ص ۱۱۴
۶. آدمیت ، فریدون ؛ ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران ؛ جلد دوم ؛ مجلس اول و بحران آزادی ؛ انتشارات روشنگران ؛ بی تا ؛ ص ۲۷۱



۷. آدمیت ، فریدون ؛ ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران ؛ جلد اول ؛ انتشارات روشنگران ؛ بی تا ؛ ص ۴۷۰
۸. آدمیت ، اندیشه های میرزا آقاخان ، ص ۱ و ۲
۹. همان جا ، ص ۱۸
۱۰. همان جا ، ص ۱۵
۱۱. همان جا ، ص ۱۴۶ و ۱۴۷
۱۲. همان جا ، ص ۹
۱۳. همان جا ، ص ۲۴
۱۴. بهادر ازلی بود و سخنش را از قول ابوالحسن میرزای شیخ الرییس که اصلا بهایی بود ولی در میان ازلیان تاب می خورد ، در ضمیمه کتاب هفتاد و دو ملت تألیف آقاخان که در برلن چاپ نمود ، آورده است.
۱۵. آدمیت ، اندیشه های میرزا آقاخان ، ص ۲۵
۱۶. همان جا ، ص ۳۰۰
۱۷. هشت بهشت ، نسخه پی دی اف در سایت bayanic.com ، ص ی
۱۸. همان جا ، ص ۳ تا ۱۶
۱۹. آدمیت ، اندیشه های میرزا آقاخان ، ص ۱۲۲
۲۰. هشت بهشت ، ص ۱
۲۱. آدمیت ، اندیشه های میرزا آقاخان ، ص ۲۰۹ و ۲۱۰
۲۲. همان جا ، ص ۹۷
۲۳. هشت بهشت ، ص ۸۰